

تحلیلی بر:

**تغییر و تحولات درونی
سازمان مجاهدین خلق ایران**

(۵۲-۵۴)



سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

(فروردین ماه ۵۸)

دیجیتال کننده: نینا پویان

● مقدمه:

سندی که هم اکنون در مقابل شماست تحلیل ما را از سیر قضایای که در درون "سازمان مجاهدین خلق ایران" از سال ۵۲ بیعد روی داد و نیز نظرات ما را نسبت به مواضع سیاسی، ایدئولوژیک حاکم بر بخش منشعب سازمان مجاهدین خلق ایران بین سالهای ۵۲ تا ۵۷ بیان میکند. انتشار این سند از جانب ما از آنروست که سابقه سیاسی-تشکیلاتی ما - سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر- به فعالیت در سازمان مجاهدین خلق ایران بازمی گردد و بدین لحاظ ما خود را موظف دیدیم که نظرات و مواضع تحلیلی و انتقادیمان را پیرامون قضایای درونی این سازمان در اختیار نیروهای انقلابی خلق قرار دهیم تا بعنوان یک تجربه مورد استفاده قرار گیرد. ما قبلاً در اطلاعیه ای که در تاریخ مهر ماه ۵۷ منتشر نموده ایم رئیس کلی این مواضع انتقادی را مطرح کرده و شرح و تفصیل آنرا به بعد واگذار نمودیم.

ما در این جزوه برآنیم تا انتقادات محوری مذکور را بطور مفصل تر و گسترده تری مورد بررسی قرار دهیم. این بررسی هم اکنون از جهاتی چند لازم شده است. اول: از این جهت که انتقادات گذشته که متوجه جریانات درونی بخش منشعب بوده و طبیعتاً "ما را نیز در بر میگرفت صریحاً مطرح شده و مواضع فعلی ما نسبت بدان روشن گردد. دوم: با بررسی انتقادات مذکور زمینه ای برای درس آموزی از تجارب ناشی از تغییر و تحولات درونی سازمان مجاهدین بدست آید. تنها با طرح انتقادات بطور روشن و صریح، تشریح اشتباهات و انحرافات و تبدیل آن بیک کار تئوریک، درس آموزی از آن و ارائه آن بمحضرتوده ها و کلیه نیروهای انقلابی جامعه است که میتوان پراتیک یک دوره از جنبش انقلابی و یک سازمان انقلابی را ولو اینکه به انحراف رفته و ضایعاتی هم به بار آورده باشد، به یک امر مثبت و سازنده تبدیل نمود.

لازم بتذکر است که در شرایطی که میهن ما وارد مرحله جدیدی در حیات خود بعد از قیام بهمن ۵۷ شده و در حالیکه خرده بورژوازی

در قدرت حاکم سهم پیدا کرده است، چگونگی برخورد کمونیستها به این طبقه دارای اهمیت تعیین کننده ای می باشد. چراکه هرگونه "چپ روی" یا "راست روی" در چنین شرایطی کمونیستها را منزوی و منفرد کرده و یا بالعکس به دامن سازشکاری و دنباله روی از خرده بورژوازی خواهد کشاند. تجربه ای که ما در این مورد داشته ایم، دنباله روی از يك جریان اپورتونیستی چپ بوده است که بررسی جوانب مختلف این تجربه و درس آموزی از آن می تواند ما را از اشتباهات این چنینی باز دارد و به غنای مبارزه ایدئولوژیک بر علیه نظرات تروتسکیستی و شبه تروتسکیستی که بویژه در شرایط کنونی، زمینه عینی و ذهنی رشد و گسترش خطرناکی یافته است، بیافزاید. اینکه تا چه اندازه در این امر، موفق شده ایم، طبعا به ظرفیت ایدئولوژیک سیاسی و بمیزان توانائی ما بستگی دارد، که نه تنها نوشته فوق بلکه سیر حرکت نوین، سازمان در متن فعالیت های سیاسی و مبارزاتی خود و چگونگی برخورد آن با مسائل مختلف جنبش، در گذشته، حال و آینده ملاک و معیار حقیقی سنجش و ارزیابی آن می باشد. بدون تردید قضاوت نهائی با توده ها و تاریخ خواهد بود.

سوم: انتشار این سند از این جهت ضروریست که انتقادات واقعی به جریانات گذشته از میان انبوه اتهامات، جعلیات و شایعاتی که به اعتبار مواضع ضد کمونیستی جناحهای ارتجاعی ساخته و پرداخته شده است ممیز گشته و مواضع عناصر و نیروهائی که از این انحراف پیراهن عثمانی برای حملات کینه توزانه خود بر علیه کمونیستها و محملی بر فعالیت های خصمانه و ضد کمونیستی و ضد کارگری خود ساخته اند، افشا میگردند.

جریان ارتجاعی فوق همواره کینه توزانه ترین و خصمانه ترین حملات خویش را به جانب کمونیستها (و نه صرفاً "بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق ایران) متوجه می نمود و حتی قرائن و شواهد مشخص بر این دلالت دارد که قبل از سال ۵۲ یعنی آن هنگام که هنوز اختلافی درون سازمان مجاهدین بروز ننموده و سخنی از تحولات ایدئولوژیک آن در میان نبوده، عناصر وابسته به این جریان با مواضع ایدئولوژیک و سیاسی سازمان مجاهدین ضدیت نشان داده و با پخش و انتشار جزوات "شناخت" و "اقتصاد بزبان ساده" باین بهانه که این جزوات کمونیستی است، مخالفت می ورزیدند. عناصر وابسته به همین جریان ارتجاعی بعدها انحرافات را که در جریان دگرگونیهای سازمان مجاهدین و تحول ایدئولوژیک بخشی از آن بروز نمود، بصورتی غیر واقعی وانمود

ساخته و عملکرد این انحرافات رادهاها بار بیش از آنچه بود و بصورت
 اکاذیب، شایعات و جعلیات فراوان **★** جلوه گر ساختند. و الاخره همینها
 بودند که در یکی دو ساله اخیر، با سرپوش گذاشتن بر مبارزات کمونیستها،
 با نادیده گرفتن جانفشانیها، جانبازیها و مبارزات انقلابی آنها وحتی
 بصورت واقعا "زشتی بحساب نیاوردن شهدای کمونیست و پایمال کردن
 خون آنان، کوشش سیستماتیکی را برای سرکوب آنها آغاز نموده اند.
 همه این شواهد و قرائن بار دیگر روشن مینماید که دلسوزیهای
 این "دلسوختگان" سازمان مجاهدین خلق تنها محملی برای حملات
 هیستریک و کینه توزانه آنها بر علیه کمونیستها بود و بس و انحرافات که
 در تحول ایدئولوژیک بخشی از سازمان مجاهدین روی داد فرصتی
 طلائی برای اینان پیش آورد تا بتوانند از آن به مثابه سکوی برای
 حملات و تهاجمات ارتجاعی و کینه ورزانه خود به کمونیست ها و نیروهای
 انقلابی استفاده نمایند. **★★**

افشای مواضع ارتجاعی این فرصت طلبان بهیچوجه به معنای نادیده
 گرفتن انحرافات فوق و تاثیر قابل ملاحظه آن در تفرقه و جدایی میان
 نیروهای خلق نیست. چراکه طبیعی بود در اثر انحرافات مذکور بهر

★ - شایعات و ادعاهائی از این قبیل که در حدود ۱۳ تا ۱۸ نفر در
 سازمان اعدام شده اند، یا سازمان افرادی را عمداً به پلیس لو داده،
 یا فلان رفیق را در سازمان مسموم نموده اند، و یا مارکسیستها بدرون
 سازمان مجاهدین رخنه کرده بودند و تغییر و تحولات ایدئولوژیک
 سازمان مجاهدین خلق در سال ۴۵ ناشی از آن بوده است و... و
 دهها دروغ و تهمت و افترای دیگر، نمونه هائی از این قبیل اند.

★★ - این نوع برخوردهای موزیانه و سفسطه گرانه چه آگاهانه صورت
 گیرد و چه ناآگاهانه و از روی دنباله روی و احساسات، تشابه بسیاری با
 مواضع رژیم شاه سابق دارد که در رابطه با اعدام انقلابیون مذهبی در
 سازمان مجاهدین اتخاذ کرد. رژیم منفور شاه نیز با پیراهن عثمان
 کردن این جریان انحرافی، با نوحه سرائی و اشک تمساح ریختن برای
 مبارزانی چون شهید شریف واقفی دهها نوع تهمت و افترا را به مبارزین و
 انقلابیون صدیق دیگر می بست.

حال بخشی از نیروهای مذهبی و حتی برخی از جناحهای رادیکال نیز به موضعگیری علیه کمونیستها کشیده شوند. لیکن برجسته کردن نا-درست این انحرافات، جعل و تحریف و پیراهن عثمان نمودن آن، به منظور رسیدن به هدفهای دیگری که در پشت آن دنبال می‌شود، دیگر یک برخورد و عکس‌العمل ساده و طبیعی نبوده و از انگیزه‌های دیگری ناشی می‌شود که سالها و سالهاست کمونیستها و دمکراتهای انقلابی به آن آشنا هستند. بخصوص اگر توجه کنیم که در درون بخش منشعب نیز سرانجام توده‌ها و مسئولین سازمانی با کسب آگاهی بیشتر، مبارزه سخت و همه‌جانبه‌ای را با انحرافات گذشته این بخش و رهبری آن آغاز کرده و اپورتونیزم چپ و سلطه طلبانه و ایدئولوژی تفرقه افکنانه گذشته را در سازمان طرد نمودند و در این زمینه به موفقیت‌های شایان توجهی دست یافتند، این مسئله برجستگی بیشتری پیدا می‌کند و بالاخره دلیل دیگر انتشا را این سند اینست که ما سعی می‌کنیم با روشن کردن چگونگی و ماهیت مسائلی که در درون سازمان بروز نمود و جدا کردن انتقادات واقعی از شایعات و ابهامات و نتیجه‌گیری‌های انحرافی از حیثیت و شرف انقلابی انقلابیون و شهدای گمنامی دفاع کنیم که در این میان و بدلیل مجموعه مسائل فوق‌الذکر در معرض زشت‌ترین و نارواترین اتهامات و حملات قرار گرفته‌اند. ما این دفاع را بخصوص هم‌اکنون که در صدد بررسی این انتقادات هستیم ضروری می‌دانیم. این دفاع بر حقی است از انقلابیون و شهدائی که در سخت‌ترین شرایط و حاکمیت وحشیانه‌ترین دیکتاتوریه‌ها، مبارزه نمودند و بسیاری از آنان خون پاکشان را در راه رهایی خلق ایشار کردند.

درود بی پایان بر همه شهیدان راه آزادی

بررسی تحلیلی و انتقادی ما در رساله حاضر حول چند محور اساسی می باشد که عبارت خواهند بود از :

- ۱ - بررسی تغییر و تحولات ایدئولوژیک سالهای ۵۲ - ۵۴ سازمان مجاهدین خلق ایران و انحرافات موجود در آن .
- ۲ - ماهیت مبارزه ایدئولوژیک درون سازمانی و جهت آن .
- ۳ - بحران و از هم گسیختگی اجتناب ناپذیر ناشی از بروز انحراف در جریان تحول ایدئولوژیک بخش منشعب و بالاخره ماهیت طبقاتی و خصوصیات سیاسی ایدئولوژیک آن تفکر و ایدئولوژی اپورتونیستی که در طی ۵ سال ، از سال ۵۲ تا ۵۷ این انحرافات را نمایندگی کرده است .



قبل از اینکه به بحث اصلی بپردازیم ، لازمست نکته ای را توضیح دهیم : آنچه ما تا کنون درباره مشی چریکی ، اثرات و عملکردهای آن گفته ایم شاید چیز تازه تری از آنچه سایر نیروهای م . ل در عرض این چند سال پیرامون انحرافات آن نوشته و این مشی را به نقد کشیده اند نباشد ، حتی می توانیم بگوئیم ، خود ما نیز تاثیرات قابل ملاحظه ای از این انتقادات پذیرفتیم ، منتها آنچه به نقد ما ویژگی می بخشد ، همانا اسارت مستقیم ما در تار و پود این مشی ، برخورد عینی مشخص و ملموس با عملکردها ، تناقضات و بحرانهای ناشی از مشی چریکی و درک انحرافات آن در جریان مبارزه انقلابی می باشد . از اینرو با توجه به اینکه کلیه انحرافات این مشی را در عرض چند سال اخیر سایر نیروهای م . ل نیز از دیدگاه اصول و قوانین مارکسیستی - لنینیستی به نقد کشیده اند ، دیگر لازم ندیدیم "بار دیگر به این مسئله در شکل کلی آن بپردازیم" . در عین اینکه مسلماً به مقتضای مطالب مورد بحث و آنجا که بررسی انتقادات به شکلی به تحلیل از مشی چریکی مربوط می شود به توضیحات لازم خواهیم پرداخت . بنابراین در زمینه مشی چریکی و انحرافات آن ، آنچه در این نوشته مورد اشاره قرار خواهد گرفت ، بطور عمده رابطه ایست که با انحرافات و اشتباهات سازمان در این دوره داشته است .

نکته دیگری که ضروری است در اینجا بدان اشاره شود درباره ابهامی است که برای برخی از نیروهای انقلابی و م.ل بعد از انتشار اطلاعیه پیش آمده است. آنان از اطلاعیه چنین استنباط کرده اند که گویا انحرافی که سازمان دچار آن شد، صرفاً با مشی چریکی (بطور عام) قابل توضیح است و در واقع انحرافات سازمان دقیقاً همان انحرافات و عملکردهای مشی چریکی است. همانطور که در اطلاعیه نیز مطرح کرده ایم این انحرافات در عین اینکه در بستر مشی چریکی صورت میگیرد در درجه اول بیان مشخص عملکرد آن ایدئولوژی و سیاستی است که در طول این سالها بر سازمان هژمونی داشته است.

از نظر ما تمام نیروهائیکه در عرض این مدت به مشی چریکی پیوستند در عین اینکه بطور کلی وابسته به روشنفکران رادیکال خرد بهرژوازی بودند، در عین حال طیفی از گرایشات مختلف ایدئولوژیک و لاجرم طبقاتی را تشکیل میدادند و مناسبات و سیاستهای رونی و بیرونی سازمانهای مربوط به این روشنفکران نیز در عین اینکه در چارچوب مشی چریکی عمل میکرد، بسته به اینکه کدام گرایش ایدئولوژیک بدلیل مختلف بر آن تشکیلات مسلط گردد، تغییری میپذیرفت. بنابراین انحرافات مسلط بر بخش منشعب از سازمان مجاهدین در طی سالهای ۵۷ - ۵۴، صرفاً در رابطه با مشی چریکی قابل توضیح نیست. چرا که انحرافات ویژه ای که در این دوره بروز نمود، نه در تمام دوره های سازمانی و نه در تمام سازمانهای چریکی بلکه مشخصاً در این دوره از فعالیت سازمان بوقوع پیوست و این در درجه اول بیان ایدئولوژی و سیاست جریانی است که رهبری در این دوره آنرا نمایندگی میکرد و مشی چریکی در واقع زمینه وحدت تمام گرایشات دیگر را با جریان فوق و زمینه سازش و دنباله روی اکثریت توده های سازمانی را با آن در یک مرحله بوجود می آورد. آنچه که ما در اطلاعیه بد رستی بدان اشاره کرده ایم بر توضیحات فوق نظارت داشته است. بدین معنا که حاکمیت و نفوذ این یا آن گرایش ایدئولوژیک، در سازمان چریکی، اگر چه بطور کلی بر زمینه مشی عمومی این سازمان شکل میگیرد، اما میتواند دارای ویژگیهای خاص آن سازمان نیز باشد تا زمانیکه این ویژگیها با خصلتها و روند مشترک تمام گرایشات موجود در مشی چریکی تناقضی نداشته باشد، درکنار آنها دوام می آورد، ولی اگر انحرافات موجود در گرایش مسلط بدان حد رشد کند که دیگر با خصلتهای عمومی مشی نیز خوانائی نداشته و بطور کلی از چارچوب انقلابی آن خارج

گردد، بمرحله تعارض با سایر جریانات کشیده شود (همانطور که ما در
جریانات درونی بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق شاهد آن بودیم) این
است آن رابطه ای که از نظر ما انحرافات سازمان و مبانی ایدئولوژی آن بطور
خاص با مشی چریکی و مبانی ایدئولوژیک و سیاسی آن بطور عام ارتباط
میدهد . به این مسئله باز هم خواهیم پرداخت .



((فصل اول))

بررسی تغییر و تحولات درونی

سازمان مجاهدین خلق ایران

وانحرافات آن:

بجهت روشن شدن ماهیت این تحولات، انحرافات موجود در آن و نیز چگونگی عملکرد آنها، ابتدا لازمست به ماهیت طبقاتی نیروهائی که بدین سازمان می پیوستند، اشاره ای بنمائیم. چرا که بدون روشن کردن این ماهیت نمیتوانیم شمائی درست و واقعی از این تغییرات بدست دهیم.

بطور کلی از نظر ما نیروهائی که در این سالها (سال ۴۲ به بعد) به مبارزه انقلابی و مسلحانه چریکی پیوستند، عموماً از میان روشنفکران رادیکال و وابسته به اقشار مختلف خرده بورژوازی انقلابی برخاسته بودند. مبارزه چریکی این نیروها، اعم از آنکه در پوشش مارکسیسم صورت گرفته باشد یا در قالب مذهب شرقی، قبل از هر چیز انعکاس عصیان روشنفکران بر علیه دیکتاتوری خونبار حاکم و شرایط خفقان و سرکوب سیاسی جامعه بود. آنچه خصوصیات مشترک این نیروها را بیان می نمود، ماهیت انقلابی و رادیکال آنان و آمادگیشان برای یک مبارزه سرسختانه و قهرآمیز با دشمن بود. کهد واقع همین رادیکالیسم موجود در این جریان بود که انقلابی ترین و مبارزترین نیروهای روشنفکر جامعه را در طی این سالها بخود جذب نمود. انحرافات اصولی موجود در مشی چریکی و "مبارزه مسلحانه پیشتاز" و اینکه این مشی نه یک مشی مارکسیستی و منطبق بر قانونمندی تحول تاریخ و جامعه، بلکه مشخصاً انحراف از آن بود، بهیچوجه نافی ماهیت کاملاً انقلابی نیروهائیکه باین مشی پیوسته اند، نمی باشد.

در واقع می توان گفت، جنبش انقلابی و کمونیستی میهن ما، کفاره اپورتونیسم راست و رفرمیسم سازشکارانه حزب توده و دیگر جریان

رفرمیسم بورژوازی را با يك جریان ماجراجویانه و چپ‌گه در عین حال عکس‌العمل شرایط و حاکمیت خونبار دیکتاتوری در این سالها بود، پس داد.

منظور از ذکر نکته بالا توجه دادن به مضمون خواسته‌ها و اهدافی است که این نیروها دنبال می‌کردند (ویا می‌کنند) و این مضمون را میتوان چه در تاکتیک و چه در ایدئولوژی و برنامه‌های سیاسی و اجتماعی آنها (سازمان چریکهای فدائی خلق و سازمان مجاهدین خلق ایران . . .) که در واقع موضع طبقاتیشان را بیان می‌کرد، نشان داد. این موضع نشان میدهد که علیرغم اینکه نیروهای فوق در مشی دچار انحراف بودند، اما خواسته‌ها و شعارهای آنان مستقیماً " حول دفاع از طبقات زحمت‌کش و آرمانها و خواسته‌های آنان دور میزد و ماهیت انقلابی این جریان عمومی را در همین شعارها و خواسته‌های آنان و مبارزه پی‌گیری که دنبال می‌کردند، میتوان سراغ گرفت.

در مورد سازمان مجاهدین بطور خاص میتوان گفت که یکی از سازمانهای عمده مشی مسلحانه بوده و با خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی خویش بر بستر این مشی حرکت میکرد. پایگاه عمومی این سازمان نیز مانند دیگر نیروهای معتقد به مشی مسلحانه در میان روشنفکران و در اینجا روشنفکران رادیکال مذهبی بود که خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی آن، تمایلات و خواسته‌های این نیروها را منعکس میکرد. همین خصوصیات متفاوت فکری و ایدئولوژیکی بودند که سازمان مجاهدین را از سایر سازمانهای مشی چریکی (منجمله سازمان چریکهای فدائی خلق) و از دیگر نیروهای مذهبی متمایز مینمود. روشنفکرانی که به این سازمان می‌پیوستند، در عین حال که همان مشی چریکی را دنبال می‌نمودند و از این جهت علی‌العموم تمایلات روشنفکران رادیکال را منعکس می‌ساختند، ولی بمقتضای خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی خود استنباطات و برآوردهای ویژه‌ای از این مشی را بیان می‌نمودند، اما این استنباطات از نظر محتوایی و عملی بصورتی نبود که تفاوت فاحشی را با محتوی و عمل مبارزاتی سایر سازمانهای وابسته به این مشی که به مارکسیسم اعتقاد داشتند منعکس سازد. با این فرق اساسی که اگر مثلاً " سازمان چریکهای فدائی خلق " سعی میکرد و می‌بایست این مشی را در قالب قوانین مارکسیستی-لنینیستی تئوریزه کند، سازمان مجاهدین خلق ایران با يك درك غریزی و

تجربگی، بعنوان تنها راه مبارزه در شرایط دیکتاتوری همانرا ارائه میداد و عمل مینمود ★ این خصوصیات مختلف فکری و ایدئولوژیک مسلمانان از بافت طبقاتی و ترکیب حدوداً متفاوت سازمان مجاهدین از دیگر نیروهای مارکسیست معتقد به مشی مسلحانه نشأت میگرفت. چرا که اقبال مختلف روشنفکران به اقتضای ویژگیها و خصوصیات فکری و ایدئولوژیکی یکی خویش به این یا آن سازمان چریکی راه می یافتند. لیکن همه آنها در چارچوب یک طبقه (خرده بورژوازی رادیکال) جای می گرفتند. ایدئولوژی و جهان بینی سازمان مجاهدین چه از نظر پایگاه طبقاتی و چه از نظر جهان بینی و شناخت، آمیزه ای بود از ایدئولوژی و تفکر ماتریالیستی و جهان بینی و تفکر مذهبی و از این جهت التقاط و دوالیسم شخصی را در خود نهفته داشت و این امر ویژگیهایی به این سازمان می بخشید. روشنفکرانی که به سازمان مجاهدین می پیوستند و در واقع شامل انقلابی ترین و رادیکالترین نیروهای مذهبی جامعه ما میشدند، خواسته ها و استنباطاتی را از مذهب ارائه میدادند که بتواند پاسخگوی مبارزه انقلابی آنان باشد و پیشروی این نیروها را به سمت زحمتکشان و دفاع از آرمانها و خواسته های آنان تسهیل سازد. در این رابطه برداشتی که سازمان از مذهب ارائه میداد، عمدتاً "آن طرز تلقی مذهب رایج در جامعه نبود. ★★

★ مثلاً "تحلیلهایی که مجاهدین در باره مبارزه مسلحانه ارائه میدادند عمدتاً" حول این ایده دور میزد که این تنها راه مبارزه است که هم اکنون در مقابل خلق قرار گرفته و باید با تمام نیرو به مبارزه مسلحانه روی آورد. سازمان چریکهای فدائی خلق سعی می نمود همین مسئله را در پوشش تئوریهای مارکسیستی بصورت تبلیغ مسلحانه و نه جنگ مسلحانه تئوریزه کند.

★★ در اینجا نکته ای مطرح میشود و آن اینکه تعلق ما از مذهب واقعی چیست؟ آیا آنست که مرتجعین و جناحهای راست مذهبی ارائه میدهند یا آنست که مذهب است که آیت الله خمینی آن را عرضه می دارد و یا آنست که دکتر شریعتی و سازمان مجاهدین خلق ایران ارائه می دهند؟ (اختلاف این ایدئولوژیها روشن تر از آنست که بر روش مکتب شود).

جزوه "اقتصاد بزبان ساده" و جزوه "شناخت" که چکیده جهان بینی، ایدئولوژی، خواسته ها و آرمانهای این سازمان را منعکس میکنند،

مارکسیسم مسئله را اساساً به این شکل نمی بیند و قبل از آن بسراغ ماهیت طبقاتی و موقعیت اجتماعی آن نیروئی می رود که این یا آن استنباط را از مذهب ارائه می دهند. این نیروها بنا بر موقعیت طبقاتی و اجتماعی و تضادهائی که با دشمن دارند، دارای مذهب و ایدئولوژی متفاوتی نیز می باشند و حتی ممکن است در دو قطب کاملاً مخالف هم قرار گیرند. برای فلان روحانی مرتجع وابسته به طبقات ارتجاعی مذهب یک چیز است و بنا بر تمایلات و خواسته های طبقاتیش، استنباطات و مفاهیم ضد خلقی ای از مذهب ارائه می دهد، در حالیکه فلان روحانی مترقی و یا یک مجاهد انقلابی بنا بر ماهیت اجتماعی و طبقاتیش که او را آشکارا در تضاد با ارتجاع و امپریالیسم قرار می دهد، دارای استنباطی انقلابی از مذهب است و از نظر او مذهب واقعی آن چیز است که او ارائه می دهد. علیرغم آنکه همه داعیه پیروی و تمسک به یک مذهب را داشته باشند، استنباطات و برداشتهائی که از آن مذهب ارائه می دهند، چه بسا از زمین تا آسمان با هم اختلاف داشته باشد. در اینجا ما در پیکر بایک مذهب و ایدئولوژی روبرو نیستیم، بلکه چند مذهب و ایدئولوژی پیش رویمان قرار دارد. نیروهای انقلابی جامعه با تکیه بر نهادهای مترقی و انقلابی مذهب که در واقع بیانگر مبارزه انقلابی و طبقاتی فرماسیون تاریخی خاص خویش بوده، استنباطی انقلابی از مذهب ارائه میکند و تمایل دارد که مذهب واقعی چنین باشد. در حالیکه نیروهای واپسگرا و متکی بر طبقات ارتجاعی جامعه با تکیه بر آن دسته از عناصر و نهادهائی که الزاماً در شرایط تاریخی خویش ارتجاعی نبوده، ولی با تغییر در مناسبات اجتماعی و ضرورتهای زیربنائی جامعه در دوره دیگری از تاریخ عملکردی باز دارند می یابد، برداشتی ارتجاعی از مذهب ارائه می دهد. او نیز تمایلی ندارد مذهب واقعی این چنین باشد. بنابراین از این دیدگاه معنی واقعی و مشخص هر مذهب و هر ایدئولوژی را باید در شرایط خاص تاریخی خویش و مجموعه ضرورتهای اجتماعی - سیاسی و طبقاتی آن، جستجو نمود. ضمناً باید توجه کرد که در یک موقعیت خاص تاریخی ممکن است مجموعه دستگاه فکری یک مذهب و مسلک، کل منسجمی را تشکیل دهد

مشخصاً "بر نفی استثمار طبقات انقلابی و زحمتکش جامعه، بر قبول قوانین دیالکتیکی، مبارزه اضداد، قبول مبارزه طبقاتی بعنوان قانون حرکت

که مجموعاً "بنوعی مسائل سیاسی - اجتماعی روز را پاسخ دهد در حالی که در شرایط دیگر تاریخی ممکن است جنبه هائسی از آن موقتی و جنبه - هائی از آن کاملاً "ارتجاعی باشد و اساساً "دیگر در آن شرایط تکیه بر کل مذهبیه مشابه یک تئوری راهنمای عمل و یک ایدئولوژی پاسخگویی ضروریات زندگی اجتماعی نوین، تکیه بر یک اتوی پیش نخواهد بود.

البته این به آن معنی نیست که مدتها بعد از آنکه این یا آن مسلک و مذهب رسالت خاص تاریخی خویش را از دست دهد، نتواند همچنان مبارزه انقلابی اقشاری از جامعه را با تکیه بر بقایای نهادهای انقلاب پیش برد، همانطور که جنبه های کهنه و از کار افتاده آن نیز می تواند زمینه تمسک و توسل نیروهای ارتجاعی گردد. مسئله بالا نه تنها شامل مذهب میشود، بلکه تمام ایدئولوژیها و جهان بینی ها را نیز در طول تاریخ در بر میگیرد.

مارکسیسم از نظر تاریخی مکتبی است که در مرحله سرمایه داری بعنوان تفکر و ایدئولوژی طبقه کارگر، رومانی عقیدتی و ایدئولوژیک این طبقه را تشکیل داده و بعنوان آنتی تز تفکر و ایدئولوژی سرمایه داری، مبارزه زحمتکشان و طبقه کارگر را بیان تئوریک می بخشد و از این بابت پیشروترین جهان بینی طبقاتی در عصر سرمایه داری و امپریالیسم است. چرا که پاسخگوی مبارزه طبقاتی این عصر و پیش برنده انقلاب در عصر امپریالیسم و سرمایه داری است. صرفنظر از جهان بینی و فلسفه علمی این ایدئولوژی اجزائی از مارکسیسم که مشخصاً "جنبه تاریخی داشته، تاکتیکهای طبقه کارگر را در عصر حاضر بیان میکند، در مراحل دیگری از تکامل جامعه و تغییر صورت بندیهای اجتماعی خود بخود از بین رفته و موضوعیت خویش را از نظر تئوریک از دست خواهند داد. مقولاتی نظیر دیکتاتوری پرولتاریا، دولت تمامی مسائل مربوط به پرولتاریا در جامعه کاملاً بسی طبقه، از آن جمله اند. اما از آنجا که از نظر تاریخی مادر دوران انقلاب - بهای پرولتری و ضد امپریالیستی قرار داریم و طبقه کارگر بنا بر موقعیت اجتماعی و طبقاتی و بنا بر اینکه درست در مقابل سرمایه داری و امپریالیسم و کلاً "در مقابل نیروهای وابسته به مناسبات قدیم قرار دارد، پیشروترین

تاریخ و حتی قبول ماتریالیسم تاریخی (صرف نظر از اینکه آنها را بشکلی به جهان بینی مذهبی ارتباط میداد) تاکید دارد .

و انقلابی ترین طبقات جامعه محسوب میگردد ، از این جهت مارکسیسم بمثابه ایدئولوژی این طبقه ، آن تفکر زنده ایست که از نظر تاریخی پاسخگوی حرکت این مرحله از تکامل جامعه بشری است . بنابراین مضمون و محتوایی که این ایدئولوژی با خود حمل میکند ، صرفاً مربوط به گذشته نبوده و برای دورانیست که تازه در ابتدای آن هستیم ، ولی این بدان معنی نیست که از مارکسیسم نیز استنباطات و تعبیر مختلف نشود . مارکسیسم خود بر این مسئله تصریح داشته و میگوید : ما هنوز در دوران جامعه طبقاتی هستیم . از آنجا که نیروها و اقشار مختلف با موقعیت طبقاتیشان به مارکسیسم میگردند و بخصوص از آنجا که مارکسیسم بر پایه یک فلسفه علمی بنا نهاده میشود و در درجه اول روشنفکران طبقات مرفه را بخود جذب میکند ، بنابر موقعیت طبقاتی این روشنفکران استنباطات و مفاهیم گوناگون پرولتری و یابورژوائی از مارکسیسم ارائه داده میشود بنابراین طبیعی است که از همان ابتدا این گرایشات گوناگون ایدئولوژی-یک و طبقاتی به درون مارکسیسم برده شود . و نیروهای مختلف بنابر آنکه در چه موقعیت اجتماعی - سیاسی در جامعه باشند ، این یا آن تعبیر و تفسیر را از مارکسیسم بمنزله ایدئولوژی طبقه کارگر ارائه دهند ، و یا بهمان نحو در عمل بکار بندند .

بروز رویزیونیسم در جنبش کمونیستی (ملی یا جهانی) و انواع انحرافات دیگر دقیقاً در این رابطه قابل توضیح است .

مسئله وجود یک پایه فلسفی و علمی واحد هم که تغییر یافتنی نبوده و ملاک شناخت مارکسیسم - لنینیسم بمثابه ایدئولوژی طبقه کارگر محسوب میگردد ، باز نمی تواند تعبیر و تفاسیر گوناگونی از مارکسیسم لنینیسم بوجود نیارد .

خلاصه و حرف آخر اینکه این در درجه اول موقعیت طبقاتی و اجتماعی این یا آن نیروست که تعیین کننده مفهوم و معنی روینای فکری و ایدئولوژیکی مارکسیسم (همانند هر ایدئولوژی و مکتب دیگر) می باشد و نه یک مقوله مجرد و مطلق و از پیش تعیین شده . از نظر ما نیروهائی که هر چه بیشتر بسمت طبقه کارگر و بسمت آرمانها و خواستههای واقعی آن پیش

گو اینکه بدلیل وجود مبانی کلی عقیدتی و مشترک مذهب در این
ایدئولوژی با دیگر طرز تفکرهای مذهبی طیفی از نیروهای دیگر هم طبیعتاً
باین سازمان می پیوستند و با آن سمپاتی نشان می دادند ولی آن دسته
از نیروهائیکه با درک آگاهانه تری باین سازمان می پیوستند و تفاوت آنرا
با مذهب رایج در جامعه احساس میکردند، «مشخصاً» از نظر طبقاتی
بسمت پرولتاریا و زحمتکشان جامعه گرایش داشته و به دفاع از آرمانها و
خواسته های آنان برخاسته بودند. اینکه در همان زمان هم بخشی از
جریانهای مذهبی جزوه «شناخت و اقتصاد بزبان ساده» را تحت این
عنوان که این جزوات رنگ و بوی کمونیستی دارند تحریم کرده بودند و در مقابل
نیروهای اصیل سازمان مجاهدین خلق ایران، در وجود مارکسیسم -
لنینیسمها، زمینه وحدت بیشتری را جستجو میکردند تا مثلاً «برخی نیرو
های مذهبی» گواه بارزی است بر اینکه پایگاه ایدئولوژیک نیروهای فوق
بطور کلی و سازمان مجاهدین خلق بطور اخص آشکارا با پایگاه ایدئولوژی-
یک دیگر نیروهای مذهبی اختلاف داشته و به سوی آرمانهای زحمتکشان
جامعه میل میکرد. از این دیدگاه در جهت گیری ایدئولوژیک سازمان
مجاهدین هسته رشد یابنده و حرکتی بسمت پذیرش مارکسیسم - لنینیسم،
بمثابه ایدئولوژی طبقه کارگر و سلاح راهگشای مبارزات انقلابی زحمت-
کشان وجود داشت. و از اینرو بسیا طبیعی بود که در جریان مبارزه
انقلابی، پراتیک اجتماعی درس گیری از مبارزات دیگر خلقها و مطالعات
تئوریک، بخش هایی از نیروهای سازمان، آخرین بندها و تعلقات
ایدئولوژیک و فرهنگی مذهبی را از دست و پای خود بگسلند و به این
نتیجه برسند که یگانه ایدئولوژی و تفکر حامی زحمتکشان و طبقه کارگر
مارکسیسم - لنینیسم بوده و تنها این تفکر است که می تواند با تکیه بر

★ به دفاعیات شهدای مجاهد و بویژه، دفاعیات مجاهد شهید علی
میهن دوست مراجعه شود.

می روند و از این نقطه عزیمت می کنند، اندیشه و عمل آنها هم بهمان میزان
پرولتریزه و مارکسیستی می شود. با حرکت از این دیدگاه، موضع
مارکسیست - لنینیستها در برابر مذهب زمانیکه حامل مبارزات سیاسی و
اجتماعی قشر و طبقه خاصی از جامعه می باشد، بوضوح روشن می گردد.

مبانی فلسفه علمی، تصویری دقیقاً علمی از مبارزه طبقاتی و قانون-مندی تحول انقلابی جامعه ارائه دهد و باتکیه بر یک درک قانونمندانه و علمی از تکامل جامعه و نقش پیشرو و بالنده نیروهای پیش‌برنده آن، مانع این نیروها را دنبال نموده و مبارزه خویش را بر مبارزات و خواسته‌های انقلابی آنان منطبق نماید.

بنا بر این زاده شدن یک جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران، بنظر ما امر اجتناب‌ناپذیری بشمار میرفت، چراکه کاملاً طبیعی بود که تفکر مساط در سازمان مجاهدین با ویژگی‌هایی که از آن برشمریم در ادامه حرکتش، بخصوص در متنی از فعالیت مبارزاتی و آنجا که پراتیک انقلابی و ضروریات مبارزه انقلابی، هرچه بیشتر مسلح شدن به اندیشه علمی را برای حل معضلات مبارزه ایجاب می‌نمود، دوآلیسم و التقاطش را در مقطعی از این حرکت و در میان بخشی از نیروهای آن بشکنند و آنها را بسوی مارکسیسم و جهان‌بینی طبقه کارگر سوق دهد. بدین ترتیب بخشی از نیروهای سازمان به مارکسیسم روی آوردند بخشی دیگر همچنان بر ایدئولوژی گذشته باقی ماندند و بخشی نیز که بنا بر وجود دیدگاه‌های کلی مذهبی در سازمان مجاهدین و ترکیب طبقاتی نیروهای موجود در آن امکان حیات داشتند، با درک تضاد-هایشان با این ایدئولوژی مشخصاً به راست‌گرویدند.

بنظر ما شکستن و چندپاره شدن سازمان مجاهدین مشخصاً از عملکرد و تفکر و ایدئولوژی این سازمان در صحنه مبارزه نشأت گرفته و امری تصادفی و غیر مترقبه نبود. ★ ولی آیا این بدان معنی بود که

★ تصویری از این قبیل که رشد و نضج یک جریان مارکسیستی از دل سازمان مجاهدین خلق ایران اساساً "بدلیل کم‌کاری ایدئولوژیک" و یا فرضاً "کمبود آگاهی این یا آن عضو سازمان نسبت به ایدئولوژی‌اش بوده است، بنظر ما باطل است. ممکن است یک جریان در برهه‌ای از زمان بصورت خودبخودی و بدلیل معرفتی و تجربی و... دنبال این یا آن تفکر و گرایش بیفتد ولی این دنبال روی در پروسه حرکت خویش نمی‌تواند تداوم یابد. و پذیرش نهایی این یا آن ایدئولوژی دقیقاً در رابطه با خواسته‌ها، آرمانها و گرایشات عناصر وابسته به یک جریان طبقاتی تحقق می‌پذیرد. مارکسیسم درک و آگاهی را یک امر مافوق طبقاتی و

این تفکر و ایدئولوژی تماماً در این مقطع شکسته میشود و جریانی کسبه
نماینده تفکر و ایدئولوژی گذشته بود دیگر نمی توانست به حیات خویش
ادامه دهد؟ مسلماً "پاسخ منفی است" ★ چه از نظر تئوریک و چه از

★ بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک "سازمان مجاهدین خلق ایران" بنادرست
و بطور انحرافی، چنین می پندارد که تحولی که در سازمان در شرف وقوع
بود، ناشی از بروز یک جریان عمیق و قاطع در سطح جامعه است. در صفحه ۱۰
بیانیه می خوانیم:

"... صرف نظر از اهمیتی که همواره مسائل ایدئولوژیک در هر جنبشی
داراست، و در تحلیل نهائی هر ... اینجا در شرایط فعلی ایران، اهمیت
مسائل ایدئولوژیک تنها بخاطر تبعیت از این قانون عام مبارزات اجتماعی نیست
بلکه جامعه، ما و تاریخ فرهنگ اندیشه، انقلابی مردم ما، اینک بر یکی از مهمترین
سرفصلهای تاریخی خود قرار گرفته است. در این سرفصل سرنوشت مبارزه
ایدئولوژیک که سالهای سال گاه شدید و گاه ضعیف، در میان نیروهای مختلف
جریان داشت، بالاخره به نتیجه، نهائی و سمت تعیین کننده، خود نزدیک
میشود. مضمون این بیانیه، انعکاس این مبارزه، ایدئولوژیک در میان سازمان
ما و نتیجه نهائی آنرا آشکار میسازد..."

استنباطات فوق نشان میدهد که چگونه نویسند، بیانیه نقطه نظر خود محور-
بینانه و انحرافی فوق را در خدمت تئوریزه کردن عملکرد های انحرافی خود
نسبت به جریانها و نیروهای مذهبی درون سازمان، که تحول مارکسیستی را
پذیرا نشده اند، قرار داده است.

مجرد ندانسته و علیرغم اینکه آگاهی را در چارچوب منافع و ملزومات
طبقاتی فرد و یا جریان دارای نقش و تاثیر میداند ولی اساس گرایش
باین یا آن ایدئولوژی را در رابطه با ماهیت طبقاتی که البته باشکال
مختلف و پیچیده ممکنست تبلور یابد، تحلیل می کند. اگر فرد یا
جریانی در یک مقطع زمانی صرفاً "و یا عمدتاً در رابطه با عدم آگاهی و
یا اشتباه دچار انحراف شده باشد، حتماً و ضرورتاً در رابطه با
ماهیت طبقاتیش بموضع اصلی خویش باز میگردد. نمونه تغییرات درو-
نی سازمان مجاهدین و جریانات مختلف موجود در آن، خود گواه
مشخصی بر این امر است. این تغییر و تحولات در مسیر حرکت خود نشان

جهت عملی و بر اساس واقعیت‌های عینی این امری غیرمحمتمل بود. ترکیب نیروهای این سازمان و ایدئولوژی و تفکر آن بهر حال نشانگر يك جریسان وسیع در جامعه بود، این جریان را دیکال مسلما نمی‌توانست ناگهان بشکل مکانیکی در يك مقطع متوقف شود.

روند تغییر و تحولات فکری و اجتماعی در صورت بندی و ترکیب طبقاتی جامعه چنان نیست که در طول یکی دو سال ناگهان قشرو طبقه ای ایجاد گردد و یانابود شود، تفکری ناگهان زاده شود و یا زایل گردد. تغییرات اجتماعی و طبقاتی و لاجرم تحول در تفکر و ایدئولوژی بتدریج و در طی سالها بوجود آمده و بتدریج و در طی سالها زایل می‌شوند و حتی ممکن است برای مدت‌های مدید بقایای يك تفکر که البته ممکنست دیگر فاقد آن رسالت و لیه‌اش باشد، باعتبار عوامل مختلف باقی بماند.

در اینکه انگیزه عمده نیروهاییکه در این سازمان به مارکسیسم گرایش پیدا نمودند، جز مبارزه در راه خواسته‌ها و آرمانهای توده‌های زحمتکش و پیشرو نبود، جای بحث و تردیدی نیست و این را حرکت بعدی اکثریت آنها که سرانجام توانستند با انحرافات موجود در تغییر و تحولات سازمان مبارزه کرده و از اندیشه و عمل خود طرد کنند، ثابت نمود. ★

★ زندگی و چهره مبارزاتی بسیاری از رفقای که در این جریان به مارکسیسم گرویده اند برای تمام کسانیکه آنها را می‌شناختند روشن تر از آنست که اتهامات کینه‌توزانه ای که به آنان نسبت داده‌اند، به ایشان بچسبند.

دادند که مقوله آگاهی در این جریان به چه میزان در ارتباط با گرایشات ایدئولوژیک آنها بوده است. این تجربه همچنین نشان داد که چگونه جریان مغلوب در مرحله ای بدلیل معرفتی (عدم بلوغ سیاسی و ضعف تئوریک) و برخی ضعفهای ایدئولوژیک بدنبال يك جریان اپورتونیستی کشیده شد، ولی بمحض اینکه شرایط مناسبی برای کسب آگاهی از ماهیت این جریان فراهم شد، به اعتبار ماهیت انتقالی بیشتر توانست به درک درستی از محتوای تفرقه افکنانه و اپورتونیستی جریان غالب نائل آمده و با آن به مبارزه برخیزد. در حالیکه به ایمان و اعتقادش به مارکسیسم - لنینیسم نه تنها کوچکترین خللی وارد نشد، بلکه حتی در رابطه با همین انحراف به حقانیت آن بیشتر پی برد.

بدین ترتیب آنچه خصالت عمده این جریان را در پائین تشکیل می‌داد حرکت صادقانه آن نسبت به طبقه کارگر و کلا " زحمتکشان جامعه بود . در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که آیا گفته بالا با اینکه جریان عمومی بخش منشعب در آستانه حرکتش بدنبال یک جریان اپورتونیستی کشیده شد ، تناقض ندارد ؟ آیا می‌شود یک جریان هم اصیل و انقلابی باشد و هم در یک مقطع بدنبال یک انحراف بیفتد ؟ ما زیلا " نشان خواهیم داد که این امر احتمالی است . در مبارزه سیاسی - اجتماعی بدلائیل گوناگون معرفتی و تجربی و ایضا " برخی نارسائیهای ایدئولوژیک که مربوط به منشاء طبقاتی نیروها می‌شود ، همواره امکان انحراف در یک مرحله وجود دارد .

تمام مطالبی که مافوقا " بدان اشاره نمودیم ، جنبه ماهوی و حرکت رونی پدیده و بیان تئوریک این تحول بود . اما ، اینکه در عمل این حرکت اجتناب ناپذیر بچه شکلی میتواندست بروز پیدا کند ، دیگر بستگی به چگونگی هدایت و نقش عنصر آگاه داشت . اگر این هدایت بر اساس تحلیل علمی از ماهیت این پدیده و تغییر و تحولات بالقوه و داخلی آن صورت می‌گرفت ، مرز بندی جریان مارکسیستی از جریان مذهبی می‌توانست به بی‌درترین و اصولی‌ترین شکل صورت پذیرد و در این صورت دو جریان مارکسیستی و مذهبی می‌توانستند با تکیه بر مواضع خویش فعالیت نموده و هر یک هویت مشخص خود را دارا باشد .

ادامه فعالیت سازمانی جریان مذهبی که همچنان بر مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران تکیه داشت ، تنها با ایجاد شرایط و مکرراتیک برای برخورد نظرات و عقاید و سپس مرز بندی و انشعاب حول آن ممکن و میسر می‌گردد ، لیکن بسبب گرایشات و مواضع انحرافی عناصری که در آن مقطع در رهبری جریان مارکسیستی قرار گرفته بودند ، این گذار در بدترین شکل خود و بصورت انحصار طلبی و توطئه چینی انجام پذیرفت . گو اینکه این تغییر و تحول همانطور که گفته شد در بستر مشی چریکی صورت گرفت و از این جهت انتظار اینکه هدایت آن بمعهدده یک رهبری پرولتری و مارکسیستی - لنینیستی قرار گیرد ، تصوری باطل بیش نبود ، لیکن در بررسی این مسئله بهر حال می‌بایست حرکات و اشتباهات نادرست رهبری بر اساس استنباط علمی از حرکت این جریان ارزیابی شده و ضعفها ، نواقص و انحرافات آن مشخص گردد . بویژه آنکه چیزی که در عمل اتفاق افتاد اگر چه بر زمینه مشی چریکی صورت گرفت ، اما از

ملزومات اجتناب ناپذیر آن نبود و در صورت وجود يك رهبری با مواضع سالتر ایدئولوژیک، این گذار بصورت دیگری طی می‌شد، چنانکه در همان زمان نیز پیشنهادات مشخصی از سوی اعضای سازمان مطرح می‌شد، مبنی بر اینکه جریانات مختلف سازمان به تشکیل دو هسته — مارکسیستی و مذهبی بیانجامد و یا فرضاً "جبهه‌ای از دو سازمان مذهبی و مارکسیستی بوجود آید که رهبری بر هیچیک از آنها واقعی نگذارد.

اولین و یکی از مهمترین انحرافات تئوریک رهبری آن بود که جهت دیگر این التقاط را که بروز ظهور يك جریان مشخص و صرفاً "مذهبی و یا ادامه حیات همان جریان فکری مجاهدین بود، نادیده می‌گرفت و چنین وانمود می‌ساخت که هرکس در این میان به جریان مارکسیستی نپیوندد، از آنجا که پراتیک و زمینه‌های ذهنی برای تغییر و تکاملش آماده بوده است، حتماً "و ضرورتاً" اپورتونیست و غیر مبارز است و هیچ رابطه نمی‌تواند با این سازمان داشته‌باشد. این رهبری در مقابل تلاش بخشی از نیروهای مذهبی، جهت حفظ هویت و شکل سازمان مجاهدین، آنها را خائن، توطئه‌گر و سازمان شکن می‌نامید، بر مبنای چنین تصورات و تئوریهای اپورتونیستی (اپورتونیسم از نظر گرایشات انحصار طلبانه و سلطه طلبانه شبه بورژوازی که در آن موجود بود و عملکرد آن در تمام آثار و پهنه‌های دیگر سازمان نیز بروز نمود) بود که رهبری سازمان مرتکب اشتباهات و خطاهای جبران ناپذیری شد و ارگانها و عناصر دیگر سازمان نیز بجهت آگاهانه و چه نا آگاهانه، به اعتبار نقش دوگانه رهبری و مجموعه ضعفها و کمبودهایی که در میان اکثریت اعضا و کادرهای سازمان حاکم بود و بخصوص در زیر سلطه دیکتاتور مآبانه‌ای که از قبل حاصل شده بود، عملکردهای انحرافی رهبری را تأیید کرده و یا به سکوت برگزار کردند. ما پایه ایدئولوژیک چنین اشتباهات مرگباری را در "بالا" و از جانب جریان حاکم بر سازمان در آن زمان و پذیرش آنرا در "پائین"، در صفحات بعد توضیح خواهیم داد. اما، ماهیت تغییر و تحولات فکری مارکسیستی در سازمان مجاهدین خلق ایران چه بود؟ هما-نطور که گفتیم این تغییر و تحولات که بر بستر مشی‌چریکی صورت می‌گرفت، گواينکه از نظر فلسفی، پوسته ایدئالیسم مذهبی را شکست ولی از نقطه نظر بینشی نتوانست با آن دیدگاه و آن بینش غیر توده‌ای که در مشی‌چریکی و مبانی سیاسی - استراتژیک آن نهفته بود، مرزبندی نماید.

بهمین دلیل این تحول اساساً "یک تحول عمیق مارکسیستی نمی-
توانست باشد. عبارت دیگر بخش مارکسیست شده سازمان مجاهدین
، علیرغم آنکه در جهان بینی فلسفی خود ماتریالیسم را جانشین ایستاد-
لیسم مذهبی کرده بود، ولی همچنان در دایره تنگ ایدالیسم و نگرش
غیرتوده‌ای موجود در مشی چریکی قرار داشت و از اینرو نه تنها در مشی
سیاسی و مناسبات درونی و بیرونی سازمان تغییراتی اساسی رخ نداد،
بلکه بدلیل کشانده شدن به یک جریان مشخصاً "اپورتونیستی، پیش از
پیش‌به‌چپ روی" افتاد.

همانطور که قبلاً نیز اشاره نمودیم، زمینه رشد یک جریان فکری
ماتریالیسم دیالکتیک بدلائیل مختلف (که قبلاً مورد بحث قرار
گرفت) فراهم شده و سازمان بالقوه آبستن چنین جریانی بود. با
شکل‌گیری و رشد عناصر ذهنی این تحول (هدایت‌تئوریک آن از سوی
رهبری) بروز یک جریان مارکسیستی و یا بهتر است بگوئیم ماتریالیستی در ساز-
مان صورت‌عینی بخود پذیرفت و جنبه مادی گرفت و چندان طولی نکشید
که استخوانبندی اصلی سازمان (غالب رفقای مسئول و کادرهای
اصلی) مارکسیسم را پذیرفتند. اما از همین نقطه دو جریان عام
در سازمان از یکدیگر متمایز میگردد، جریانی که رهبری از یک موضع
مشخصاً "روشنفکرانه و سلطه‌طلبانه و شبه‌بورژوازی آنرا نمایندگی می‌کرد و
گرایش که در "پائین" و میان کادرها وجود داشت* و از نظر فکری و
طبقاتی عمدتاً "بر حرکت افشار متوسط و پائین خرد بورژوازی که بسمت
پرولتاریا میل میکرد منطبق میشد، رهبری سازمان به اعتبار تجربه بیشتر،
در دست داشتن اهرمهای تشکیلاتی و توان تئوریک بسادگی قادر شد
در راس این جریان قرارگیرد و زمینه مساعدی فراهم سازد تا حرکتی را که
در پائین بشکل نطفه‌ای وجود داشت، بصورت یک جریان گسترده بدنبال

* وقتی از گرایش در پائین صحبت می‌کنیم، منظورمان نه یک جریان
شکل‌گرفته و منسجم سیاسی - ایدئولوژیک است، زیرا در اینصورت
اساساً زندگی و سازش آن با جریان رهبری ناممکن می‌شد، بلکه
منظور سمت‌گیری صحیحی است که این گرایش بطور غیر متشکل و سازمان
نیافته دنبال می‌کرد، ولی با توجه به هژمونی جریان حاکم
اپورتونیستی، قادر نبود حاکمیت نظرات خود را اعمال کند.

خود بکشاند . چراکه صرفنظر از ماهیت حرکت و انگیزه‌های آن ، رهبری این امتیاز بزرگ را داشت که نیازتئوریک جریان پائین را در زمینه درک کلی‌ترین ابهامات و مسائل موجود تامین سازد و این امر به رهبری نقشی دوگانه می‌بخشید .

البته نقش رهبری در آماده کردن شرایط ذهنی برای این‌تغییر و تحولات فکری نمیتوانست مجرد از سایر عملکردهای سیاسی - ایدئولوژیک رهبری و بخصوص جهت حرکت آن باشد ، لیکن ضعف عمده تئوریک و سیاسی در میان اعضا و مسئولین سازمانی و عطش آنها برای رفع ابهامات و معضلات خویش در این زمینه و همینطور گنجان کردن و تحریف بسیاری از عملکردهای نادرست تشکیلاتی در مقابل کادرها و اعضا* مجموعاً سبب میشد که حداقل در آن زمان تضادهای موجود در عملکردهای رهبری بزیورسئوال قرار داده نشده و تعارضاتی بوجود نیاید ، چراکه موقعیت ویژه رهبری و تفاوت بارزی که از جهت توانائی تئوریک با توده‌های سازمانی داشت ، سبب میشد بسیاری از اعضا و مسئولین سازمان از ماهیت حرکت رهبری و موضع ناسالم او در این جریان مارکسیستی غافل بمانند .

بدین ترتیب وحدت گرایشات دیگر (در پائین) با جریان رهبری از دو موضع متفاوت در زمینه مشی چریکی حاصل می‌شود . وحدتی که از همان ابتدا از سال ۵۲ ببعده تضاد مشخصی را با خود حمل میکند که حرکت سازمان و بسیاری از مسائل بیرونی و درونی آن را بر مبنای این تضاد می‌توان توضیح داد . نطفه این تضاد از همان ابتدا ، از بند و تغییر و تحولات درونی ، در سازمان وجود داشت و حتی قبل از آن در موارد مشخص بروز کرده بود که با سرکوب خشونت بار رهبری فروکش می‌نمود و پس از چندی به تمکین و تمجید پائین از بالا منجر می‌شد . ما بعداً در حرکت این تضاد خواهیم دید که چگونه بالاخره در مرحله ای از

★ بطور مثال اعضا و کادرهای سازمان از اعدام مجاهد شهید "یقینی" بی‌خبر بودند و سرانجام علی‌رغم خواست رهبری ، اعضا بدان پی بردند ! یا در مورد ترور مجاهدین شهید شریف واقفی و صمدیه لباف رهبری علت دست زدن به عمل را خیانت تشکیلاتی از جانب آنها وانمود می‌کرد (مرا- جمعه شود به بیانیه اعلام مواضع سال ۵۴) .

حرکت سازمان جنبه دیگر تضاد رشد نموده و منجر به تغییر بنیادی سازمان، تغییر در تفکر، ایدئولوژی، سیاست و رهبری شده و انتقاد اصولی سازمان از گذشته خود را موجب گردید.

بنابراین در جریان تغییر و تحولات درونی سازمان همان عاملی که زمینه مساعد را برای حرکت و رشد تحول ایدئولوژیک در بین اعضا و مسئولین سازمان فراهم نموده و عمدتاً "به‌مین دلیل هم در رهبری این جریان قرار گرفته بود، بدلیل نقطه عزیمت خاص خویش، بدلیل مواضع ایدئولوژیک و طبقاتی اش و نیز بدلیل انگیزه‌های شدیداً "سلطه طلبانه و شبه بورژوازی خود، ضرباتی جدی بر پیکر تحول مارکسیستی سازمان و هم چنین بر کل جنبش وارد نمود.

خائن و توطئه‌گر خواندن مخالفین داخلی، سرکوب و اعدام رفقای مذهبی که در رابطه با عملکرد انحرافی و اپورتونیستی رهبری مجبور به جمع‌آوری نیروهای خود شده و در صدر انشعاب برآمده بودند و حرکت بر این مبنا که جریان تحول یافته را وارث سازمان مجاهدین خلق ایران بشمارد، بسیاری از نتایج ارزشمندی را که می‌توانست این تغییر و تحول ایدئولوژیک در سطح جنبش ببار آورد بحد خودش بدل نمود. مشوب کردن ذهن نیروهای مبارز نسبت به مناسبات طبقات در جنبش دمکراتیک و نسبت به مبارزه ایدئولوژیک میان این نیروها، جلوه آنتاگونیسم دادن به تضادهای درون خلق تا برانگیختن احساسات ضد کمونیستی و دامن زدن به آن از طرف بخشی از نیروهای انقلابی خلق و مشوب کردن اذهان نیروهای مبارز نسبت به اندیشه و عمل کمونیستی و... اینها همه از ضربات و نتایج ناگواری بود که از همان بدو ظهور جریان ماتریالیستی بدلیل رهبری انحرافی آن در سطح جنبش بروز کرد. باین ترتیب می‌بینیم که "رهبری" بایکدست توانائی‌های علمی و تئوریک را که نیاز مبرم این تغییر و تحولات بود و زمینه بسیار مساعدی را برای رشد و نمو آن فراهم میکرد، بسازمان عرضه می‌کند، ولی با دست دیگر و از طریق همین جریان تحول ایدئولوژیک که هم‌اکنون رهبری و سلطه بلا منازعش را بدست آورده است، ضرباتی جدی بر پیکر جنبش و مصالح آن وارد می‌آورد.

با توجه به توضیحاتی که در بالا ارائه شد و برای اینکه تصویری روشن‌تری از حرکت سازمان در طی سالهای ۵۲ بعد بدست آید لازم است بطور محوری به شرایطی که در این زمان بر سازمان در زمینه‌های

مختلف حاکم بود اشاره کنیم .

الف: سازمان همچنان بر بستر مشی چریکی حرکت می کند . درک آن از این مشی عمدتاً " یک درک غریزی است و نه حتی ظاهراً " علمی و تئوریزه شده همانند تحلیلهائی که رفقای فدائی ارائه میدادند . توجه باین عامل یعنی حاکمیت بی چون و چرای مشی چریکی بر کل سازمان در این زمان برای شناخت مسائل درونی و حرکت آن اهمیت دارد .

ب: سازمان از نظر تئوریک و سیاسی در سطحی نازل قرار دارد . صرف نظر از اینکه کم بهادادن به کار تئوریک و سیاسی از ویژگیهای مشی چریکی است ، شهادت و یا دستگیری بسیاری از رفقای با تجربه و ارزنده در کاهش سطح تئوریک و سیاسی سازمان موثر می افتد .

ج : از آنجا که تفکر و ایدئولوژی سازمان مشخصاً " تمایلات بخش رادیکال خرده بورژوازی متوسط و پائین مذهبی را که بسمت پرولتاریا سیر می کرد ، منعکس می کند . خصوصیات فکری و خصلتی آنها را هم طبعاً با خود حمل می نماید . این خصوصیات نظیر محافظه کاری ، روحیه انفعال و پاسیویسم ، شخصیت پرستی ، دنباله روی و سازشکاری و . . . ارتباط مشخصی با منشا قشری و طبقاتی توده های سازمانی داشته و در عملکرد های درونی سازمان و بخصوص دنباله روی پایین از بالا بروز مشخصی می یابد .

د : بدلیل اینکه ارتباط مشخصی میان مسائل تئوریک و پراتیک روزمره سازمان (در زمینه مبارزه حاد و خونین علیه رژیم) از یکطرف و مذهب از طرف دیگر وجود ندارد ، بطور خود بخودی مذهب در حاشیه کار سازمان قرار می گیرد و بالعکس در رابطه با مسائل مشخص عملی و تئوریک که در مبارزه انقلابی بدان برخورد می شود ، ادبیات و فرهنگ مارکسیستی راه خود را در سازمان هر چه بیشتر باز می نماید و بدلیل وجود زمینه های اعتقاد به سوسیالیسم و جامعه بی طبقه گرایش عمومی مشخصی برای پذیرش مارکسیسم پدید می آورد .

با توجه به شرایطی که سازمان را احاطه کرده بود و در بالا مختصراً بدان اشاره شد ، روشن می گردد که اگر جریانی در راس تغییر و تحولات سازمان قرار می گرفت که می توانست نیازهای انقلابی و تکاملی سازمان را از جهات تئوریک تامین نماید ، زمینه برای پذیرش و دنباله روی از آن بدون برخورد با ماهیت واقعی و عملکرد های درونی اش بسیار فراهم بود . و همانطور که دیدیم چنین هم شد . یک جریان سلطه طلبانه

و دیکتاتور منشانه شبه‌بورژوازی باعتبار تسلط تئوریکش و درست داشتن ابزار تشکیلاتی، توانست جای پای خویش را برای یک‌دوره در سازمان مستحکم نماید. بدون اینکه تضادهای ماهویش با جریان سالم و متحولی که در پائین قرار داشت طوری حدت یابد که سلطه طلبی او را در این مرحله زیر سؤال قرار دهد، البته این تضاد گاه و بیگاه در موارد مشخص بین بالا و پائین بروز می‌کرد ولی هر بار بوسیله‌ی عامل باصطلاح " مبارزه ایدئولوژیک " سرکوب می‌گشت. اما مهمترین همه زمینه اصلی این وحدت یعنی مشی چریکی و ملزومات آن به‌مراه مجموعه عوامل دیگر، تعادل نیروها و... در پذیرش چنین سلطه‌ای نقش موثری را ایفا می‌کرد. بی‌جهت نبود که با وجود انتقادات فراوانی که از گوشه و کنار به عملکردهای انحرافی سازمان در رابطه با نیروهای مذهبی وارد می‌شد و سازمان را بسوی انزوا میراند، باز هم تا مدت‌ها خللی در ارکان این وحدت بوجود نمی‌آمد و توده‌ها بسادگی از اطراف رهبری پراکنده نمی‌شدند. این انزوا و نیز حملاتی که از جانب نیروهای گوناگون مذهبی، توجیه تئوریک خود را در میان توده‌های سازمانی چنین می‌یافت که " این پرولتاریا است که از طرف خرده‌بورژوازی مورد حمله و تهاجم قرار می‌گیرد! " بیانی که پیوسته از سوی رهبری، در ذهن خام توده‌های سازمان القا می‌گردید.

از سال ۵۲ تا ۵۴ که مواضع جدید سازمان در سطح جنبش اعلام شد، رهبری با استفاده از عامل سرکوب باصطلاح " مبارزه ایدئولوژیک " که بعداً در باره آن خواهیم پرداخت و همچنین آمادگی‌هایی که در درون سازمان وجود داشت و پیرامون آنها قبلاً نیز سخن گفتیم توانست خود را در سازمان تثبیت نموده و اعتماد کارها را بخود جلب نماید، تا بدانچه که نوشته‌ها و مواضعی که از سوی رهبری و بنام سازمان در سطح جنبش انتشار می‌یافت، هیچگاه با مخالفتی جدی و پیگیر روبرو نمی‌شد و این باور عمومی بوجود آمده بود که حق طبیعی رهبری است که این مواضع را بنام سازمان اعلام نماید و کارها و مسئولیت‌ها عملاً " حقی در انتقاد و دخالت در آن نداشته باشند. به‌مین جهت علیرغم مخالفتها و سئوالات پراکنده در مورد مواضع سازمان، مخالفت و مبارزه‌ای که اساس این شیوه و سبک کار را بصورت جدی بزیر سؤال قرار دهد، صورت نمی‌گیرد.

جالب است که مشلا در مورد طرح

"جبهه واحد توده‌ای" حتی فرد دوم رهبری نیز تا مدتی بعد از اعلام مواضع در سطح جنبش آنطور که خود اظهار می‌کرد نسبت به آن توجیه نبود، حال چه رسد به کادرها و مسئولین پایین تر سازمان که ایمن مواضع به آنها ابلاغ شده و بعنوان آموزش بمیانشان برده می‌شد، به این ترتیب با انتشار اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان، رهبری توانست حتی بیشتر از گذشته خود را در سازمان تثبیت نماید. این مواضع و چگونگی اعلام آن بنا بدلا یلی که در بالا گفته شد و عدم کار توده‌ای بروی آن، وجود روابط غیر دمکراتیک در سازمان و... نمی‌توانست مواضع واقعی سازمان را منعکس کند، هر چند که جنبه‌های مشخصی از آنرا در زمینه مرزبندی با مذهب بیان می‌کرد. از آنجائیکه این جریان اساسا در برخورد با مذهب و نقد آن برخاسته بود، طبعا ضرورت پاسخگویی به جنبه‌هایی از التقاطی‌گری گذشته سازمان در آن نهفته بود. لیکن به جرات می‌توان گفت، چگونگی و ماهیت این مرزبندی، شیوه‌ها و سبک کاری که در پیش گرفته شد و بطور کلی مواضع اپورتونیستی که در مقابل نیروهای مذهبی اتخاذ گردید، هرگز نمی‌توانست با مواضع انقلابی و وحدت طلبانه‌ای که در پائین جریان داشت تطبیق یابد. کما اینکه حرکت آینده‌اش هم آنرا تائید کرد (مخالفتها و نظرات و پیشنهاداتی که از سوی کادرها و اعضای سازمان در همان زمان یعنی قبل از اعلام مواضع به رهبری ارائه می‌شد، خود بیان این روحیه عمومی بود). و اما ببینیم این سلطه جبارانه و این دیکتاتوری شبیه بورژوازی در سازمان بکمک چه ابزاری حاصل می‌شد؟



« فصل دوم »

« مبارزه ایدئولوژیک » ابزاری برای سلطه . . ؟

درباره مبارزه ایدئولوژیک در بخش منشعب از سازمان مجاهدین خلق، مطالب زیادی چه از سوی این بخش بطور کلی و چه از طرف دیگران بصورت سوءال و ابهام مطرح شده است که تاکنون در این باره برخورد مشخصی صورت نگرفته و پاسخ روشن از سوی ما به نیروهای انقلابی داده نشده است. ما هم اکنون سعی میکنیم بطور اجمالی به این سوال پاسخ گوئیم. ضمناً این جوابی است که طبعاً بعد از نقد بسیاری از مواضع گذشته و بخصوص مشی چریکی برای ما حاصل شده است.

قبل از وارد شدن به بحث اصلی یادآوری این نکته را ضروری می دانیم که هدف ما در اینجا قبل از هرچیز افشای مواضع انحرافی رهبری سازمان در دوره مورد بحث میباشد که طی آن رهبری به عنوان نماینده جریان حاکم بر سازمان از موضعی اپورتونیستی با نظرات مخالف برخورد میکرده است. مسلم است تمام نظراتی که مورد حمله رهبری واقع میشدند، نظرات صحیح و توده ای نبوده اند و باز روشن است که صرف مبارزه بر علیه نظرات نادرست از جانب رهبری هیچگونه حقانیتی به مشی عمومی او در مبارزه ایدئولوژیک نمیدهد، بلکه مهم اینست که ببینیم خط مشی عمومی این مبارزه ایدئولوژیک چه بوده است؟ و آیا این شیوه مبارزه ایدئولوژیک به غلبه هرچه بیشتر نهادهای دموکراتیک و انقلابی در خطوط سیاسی - تشکیلاتی ما کمک میکرد و یا بالعکس کاربرد این شیوه هرچه بیشتر به حاکمیت نظرات انحرافی در سازمان منجر میشده است؟

مبارزه ایدئولوژیک و معنی و عملکرد خاص آن اولین بار از طریق فرهنگ و ادبیات انقلاب چین به "سازمان" راه یافت. چه قبل از شهریور ۵۰ و چه بعد از آن مطالعه ادبیات انقلاب چین در سازمان بطور گسترده ای رواج داشت. سادگی این متون و رهنمودها و توصیه های اخلاقی آن زمینه پذیرش

زیادی در سازمان ما داشت و این با توجه به مواضع مذهبی ما امری طبیعی بود .

بعد از ضربات شهریور ۵۰ و دستگیری عده قابل توجهی از کادرها و مسئولین آنزمان ، "سازمان مجاهدین خلق" دچار سردرگمی و بحرانی گردید که رهبری و رفقای سازمان را بیش از پیش مجبور به ریشه یابی علل این ضربات می نمود . پیچیدگی و مشکلات عملی کار و نداشتن چشم انداز روشن و مشخص از آینده که ادامه آن به سالهای ۵۱ و ۵۲ نیز کشیده شده بود بر عمق نارسائیه میافزود . با پیش آمدن چنین نارسائیهها و مشکلاتی در سطح تشکیلات ، تجربیات انقلاب چین در زمینه مسائل سازمانی بیش از گذشته مورد توجه قرار گرفت . مشکلات فراوانی از قبیل چگونگی برخورد با مسائل مربوط به رهبری و مرکزیت دموکراتیک ، تضادهای درون سازمانی و چگونگی حل آنها ، آموزش و ... در مقابل سازمان قرار داشت که در برخورد با مسائل مربوط به رهبری و آموزش ، تجربیات انقلاب چین تا حد زیادی جوابگوی مسائل مبتلا به ما بود .

محتوای جزوه هایی که در سازمان به عنوان مدارک آموزش رایج بود از قبیل : " علیه لیبرالیسم " ، " اصلاح سبک کار " ، " آموزش خود را از نو بسازیم " ، " بر علیه نظرات نادرست در حزب " ، " کتاب سرخ " ، " چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود (نوشته لیو شائوچی) " و " درباره حزب " همانطور که پیداست عمدتاً حول مسائل آموزشی و حل تضادهای درون سازمان دور میزد . در این جزوات و بخصوص جزوات " درباره حزب " و " چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود " روی مبارزه ایدئولوژیک ، مبارزه باضعفها و خصائل طبقاتی نظیر اندیویدالیسم ، و رهبری طلبی سکتاریسم ، دپارتمانالیسم و ... تاکید زیادی میشد . و طبعاً وقتی ما خودمان در پراتیک انقلابی با مظاهر تشکیلاتی و اشکال مختلف این ضعفها برخورد می نمودیم رهنمودها و توصیه ها و درسهای آن برایمان جالب توجه می نمود و ایده های مشخص از آن می گرفتیم . در نشست فوق العاده و جمعهای " بررسی و تصمیم " که در بهار سال ۵۲ برای بررسی مسائل و مشکلات سازمانی تشکیل شد ، نمودهای مختلفی از گذشته در رابطه با نارسائیهها و انحرافات سازمانی آورده میشد که مجموعاً ضرورت مبارزه با ضعفهای نظیر کم بها دادن به کادرهای پائین ، دگماتیسم ، " پاترنالیسم " شخصیت پرستی ، غرور و ... رهبری طلبی بالا و ... را مورد تاکید قرار

میداد ★ (که البته در آن زمان استنباط ما از این ضعفها ، کاملاً جنبه روبنائی و مذهبی داشت) .

بعد از گزارش نیمه تحلیلی که در این زمان ، توسط سی از اعضای رهبری ، از گذشته ارائه داده بود و به بسیاری از این ضعفها که در بالا برشمردیم اشاره کرده بود ، ضرورت حتمی چنین مبارزه‌ای در سازمان بعنوان محتوای آموزشی مرحله بعد مطرح شد .

از این بی‌بعد بود که " مبارزه ایدئولوژیک " بعنوان یگانه راه حل تضادهای درون سازمانی و پاسخگوی مسائل آموزشی سازمان در متن برنامه آموزشی سازمان قرار گرفت ، بدون اینکه تصویر و چشم انداز مشخص و روشنی از اینکه این مبارزه چگونه باید شکل گرفته و به پیش برده شود ، در نظر داشته باشیم ، همین قدر بطور کلی برای این استنباط بودیم که ریشه بسیاری از ضعفها و نارائیها ، تناقضات سیاسی - تشکیلاتی ، به ضعفها ، انحرافات و خصائل طبقاتی افراد که آن هم باید بوسیله مبارزه ایدئولوژیک حل شود ، مربوط میگردد .

بلافاصله بعد از تشکیل سازماندهی جدید در اولین مبارزاتی که در سازمان علیه گرایشات انحرافی رهبری جدید - که ارتباط مشخصی با تجارب قبلی داشت - برآه افتاد ، رهبری جدید استنباط خاص خودش را از مبارزه ایدئولوژیک و جهت و مضمون آن ارائه داد . این مبارزه که از " پائین " جریان داشت با تاکید بر دستاوردهای دوره گذشته ، " گرایشات انحرافی " رهبری جدید را از قبیل ، " غرور " ، " پاترنالیسم " ، " کم بهادادن و تحقیر کادرها " و (البته با همان استنباطات روبنائی و مذهبی) هدف قرار داده بود . لیکن این مبارزه از همان ابتدا و قبل از آنکه به انجام اولیه‌ای دست یابد ، بایک تهاجم و حمله متقابل رهبری و با تهمت و افترا پاسخ داده شد و بعنوان اولین تجربه مبارزه ایدئولوژیک از سوی رهبری سازمان اینطور وانمود شد که مبارزه ایدئولوژیک مورد نظر ، مبارزه با گرایشات رهبری طلبانه و سکتاریستی چنین عناصری است که میخواهند در پوشش انتقادات خوش آب و رنگ برای خویش موضع

★ - لازم بتذکر است که این مسائل در زندان نیز مورد توجه رفقای اسیر قرار گرفته و تحلیل‌هایی در این مورد ارائه شده بود که در اختیار رفقای سازمان قرار داشت .

بالتری دست و پا کنند و بدینگونه مضمونی تحریف شده و غیرواقعی از مبارزه ایدئولوژیک به رفقای سازمانی تحمیل میگردد. ★
بدین ترتیب در اولین گامهای حیات نوین سازمانی جهت و هدف جریان

★ - "... با وجودیکه بادهای ضعیف و مسمومی که شروع به وزیدن کرده است، بهیچ وجه شکل غالب و جریان عام سازمان را تشکیل نمی دهد، اما درعین حال چنانچه برخورد اصولی و پیگیر با آنها نشود و چنانچه هشیاری خود را در مقابل پیدایش و ظهور آنها که در شکل های خوش آب و رنگ تظاهر میکنند بالا نبریم، بالقوه امکان دارد که تبدیل به طوفانهای مخرب و مسمومی شوند که حیات سیاسی تشکیلات را به مخاطره بیاندازند. هرگونه گرایش لیبرالیستی، هرگونه اعمال تمایلات فردی و هرگونه تضعیف مرکزیت و قوانین انضباطی در تحت لوای مبارزه با پاترنالیسم و مبارزه با غرور سازمانی باید ریشه کن گردند ... " (به نقل از جزوه " پرچم مبارزه ایدئولوژیک را برافراشته ترسازیم " از انتشارات داخلی سازمان پائیز ۵۳)

تمام حملات فوق به نقطه نظری صورت میگیرد، که خواستار کنترل مرکزیت از طرف توده های سازمانی از طریق گزارش دهی منظم آن، بوده است! رفیقی که نظرات وی در این جزوه به عنوان یکی از سه جریان " انحرافی" درون سازمان در آن مرحله مورد " نقد" قرار گرفته است، در این باره پیشنهاد می کرده است که: "جلساتی تقریباً هر سه ماه یکبار، از افراد شاخه ها تشکیل شود، که هم به اصلاح سبک کار و نارسائیها و تبادل و برخورد فکری بپردازد و هم از مرکزیت در قبال وظائف هماهنگی و مسائلی که بهر ترتیب مربوط به کار اصلی سازمان میشود حسابرسی شود ... " (به نقل از همان جزوه).

حساسیت رهبری سازمان نسبت به این گرایش دمکراتیک در سازمان، که بنا به اعتراف خود او، " بهیچ وجه شکل غالب و جریان عام سازمان" را تشکیل نمیداد، و تلاش فعال او برای سرکوب آن در اولین نطفه های خود، از آنرو بود که گسترش آن، به تضعیف پایه های قدرت تشکیلاتی رهبری می - انجامید، قدرتی که رهبری در آن موقعیت و شرایط متلاطم تحول سازمانی، برای تصفیه حساب آنچنانی با جریان " ایده آلیسم مذهبی" و تماحب تمام و تمام سازمان، بدان نیاز داشت.

که با اعتبار برخورداری از یک درک حداقل تجربی و غریزی از انحرافات و نارسائیهای گذشته، از حقانیتی نسبی برخوردار بود، بکلی تغییر یافت و مضمون مبارزه ایدئولوژیکی که در نظر رفقای سازمانی بود، اساساً تحریف شد. این مضمون البته مبتنی بر تحلیلی همه جانبه و علمی نبود، ولی لااقل میتوانست در یک مرحله جنبه‌هایی از انحرافات رهبری را بسزیر سؤال کشد. چنانکه جریان‌هایی که اتفاقاً همان انحرافات گذشته را یعنی "یکه تازی مرکزیت"، "غرور"، "پاترنالیسم" و "تحقیر توده‌ها و کادرها" را مورد انتقاد قرار میداد، انتقاداتی که اینک به شکل بارزتری در رهبری جدید تجلی یافته بود، اینبار خواستار شده بودند که "شورائی" مرکب از مسئولین سازمان، مرکزیت را تحت کنترل و حسابرسی قرار دهد و بدین ترتیب هدف خود را از مضمون واقعی مبارزه ایدئولوژیک نشان داده بودند. لیکن رهبری با علم کردن برخی ضعفها و انحرافات فرعی در انتقادات فوق (که بروز آنها با استنباطهای روبنائی که از این انتقادات میرفت امری طبیعی بود) و برجسته کردن آن در پوشش مصالح و منافع سازمانی توانست در یک مرحله این جریان را سرکوب و خاموش سازد و عمدتاً با اتکاء به همین تهاجم و عقب‌راندن مخالفین بود که رهبری توانست حاکمیت خود را در سازمان تثبیت نماید و بدین ترتیب جریان مبارزه ایدئولوژیک را به خدمت سلطه طلبی خود درآورد. جهتی که رهبری در مبارزه "ایدئولوژیک" درون سازمانی برگزیده بود، دقیقاً مغایر و متضاد با هدف اولیه‌ای بود که از طرف بخشی از "جمعهای بررسی و تصمیم" برگزیده شده بود. از این پس مبارزه ایدئولوژیک بتدریج بصورت همه جانبه‌ای در سازمان از "بالا" به "پائین" براه افتاد. انتقادات "پائینیها" بوسیله بالائیها مطرح میشد و این خود به تحکیم سازماندهی و تحکیم موقعیت بالا و... کمک بسیار میکرد. بخش بسیار مهمی از فعالیت و کار تک تک رفقای سازمان را بررسی همین مسائل انتقادی تشکیل میداد، ظاهراً رسالت این "مبارزه ایدئولوژیک" حل تضادهای درون تشکیلاتی، مبارزه با خصائل، تفکرات و ایدئولوژیهای غیرپرولتری در جهت حاکمیت ایدئولوژی پرولتری و حفظ وحدت سازمانی بود. ولی واقعیت امر چیزی جز جدال سیستماتیک "بالا" با "پائین" در تمام مدارهای سازمانی در جهت حفظ سلطه بالا و بخصوص رهبری و تفکر خاص آن و اعمال مرکزیت غیردمکراتیک در جهت ادامه و بقای ای‌مشی جدا از توده و آنارشیستی و... چریکی در سازمان ما و در جهت پوشاندن انحرافات و عملکردهای انحرافی سازمان، تناقضات و تضادهای ذاتی

آن نبود . برای روشن کردن ماهیت و مضمون " مبارزه ایدئولوژیک " که در سازمان ماجریان داشته است لازم است پایه های تئوریک این مبارزه ، مضمون و محتوای واقعی آن ، جهت و هدف آن و بالاخره آثار و عوارض آنرا در سازمان بیشتر بشکافیم .

" مبارزه ایدئولوژیک " درون سازمان براین پایه استوار بود و از این استنباط حرکت میکرد که نقش عامل داخلی را بطور غیر واقعی برجسته و مطلق میکرد و در مقابل به نقش و شرایط خارجی در حرکت پدیده و تغییرات آن بهانمیداد . بدین ترتیب پدیده ، مجرد از شرایط و محیط مادی آن در نظر گرفته میشد و از این نظر اساسا با یک نگرش غیر دیالکتیکی بحرکت و تغییرات درونی پدیده برخورد می گردید . فی المثل اگر رفیقی در روابط تشکیلاتی در کادر مشی چریکی فلان اشتباه از او سرزده میشد و اشتباهاتش مثلا باعث لورفتن مدرک ، دستگیری یا شهادت رفیقی میشد مبارزه ایدئولوژیک بدون اینکه اساسا کاری به سیاست تشکیلاتی ، مشی حاکم و روابط و مناسبات سازمانی و چگونگی رهبری داشته باشد ، بسراغ " ذات ناباب " فرد رفته و علت را در " آن " سراغ میگرفت . و یا اگر تضادهای فرد در درون مثلایک گروه اوج میگرفت ، رفیقی دچار انفعال ، واخوردگی ، بی تفاوتی ... میگشت " مبارزه ایدئولوژیک " بسراغ ماهیت طبقاتی و ایدئولوژیکی فرد رفته بدون اینکه اساسا به سیستم و سازماندهی ، به سیاست انحرافی حاکم و مشی سیاسی استراتژیک سازمان توجهی داشته باشد همه را ناشی از " ذات ناباب " و " فلان طلبی " و بهمان ضعف فرد دانسته و تغییرات این فرد را هم مجرد از عوامل مزبور خواستار بود .

پیدا است که چنین نگرشی از مبارزه ایدئولوژیک بخصوص وقتی ، فقط در یک جهت یعنی ، از بالا بر پائین جریان داشته باشد ، در خدمت چه هدفی قرار میگیرد و رفقای ما چگونه اشتباهات و انحرافات اساسی را که اساسا و قبل از هر چیز باید علتش را در مشی و سیاست حاکم و مناسبات درونی و سیستم رهبری جستجو کرد ، در پوشش فریبنده مبارزه با ضعفهای طبقاتی افراد بعنوان ریشه چنین نارسائی ها و انحرافات می گم میکردند . برای روشن شدن بیشتر مطلب لازم است تصویر کلی یک هسته سازمانی را که مادر آن بسر میبردیم بشکافیم و به چگونگی ورود یک

روشنفکر به سازمان و ساخت تشکیلاتی و مشی چریکی از ابتدای آن توجه کنیم . ★

روشنفکر با تمام آن تصورات رمانتیک و قهرمان اندیشی های روشنفکرانه و احساس خففانی که دیکتاتوری برایش بوجود آورده است به سازمان چریکی می پیوندد. در ابتدا تصور مبارزه جانانه علیه رژیم، عمل قهرمانانه و تاثیرات مهیجی که عملیات سازمانش در افکار عمومی باقی میگذارد، نیروی محرکی است که با و زندگی می بخشد و شرایط تازه را محیط پرشورو پرهیجانی مییابد که میتواند بسیاری از تمایلات او را پاسخ دهد .

اقناع چنین گرایشاتی در ابتدا مانع از آن میشود که به ماهیت حصار تنگی که در آن قدم نهاده پی برد . جدائی از مردم و زندگی روزمره آنان ، که خود نتیجه اجتناب ناپذیر خصلت جدا از توده مشی چریکی است بتدریج او را از محیط زندگی اجتماعی و سیاسی مردم دور و حتی نسبت بدان بی تفاوت میکند . از آنجا که "نگرش او نسبت به انقلاب" و مبارزه، اساسا توده ای نیست و از آنجا که همواره شخصیت او محور عملیات خودش میشود ، مسائل مختلف زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم ، علیرغم تکرار مکرر روشنفکرانه ، برای او چندان اهمیتی پیدا نمیکند و این امر موجب میگردد که او حتی بصورت روشنفکرانه و سرزنش آمیزی با مردم برخورد کند که چرا آنها همواره با مسائل پیش پا افتاده زندگی مادی می اندیشند و همانند او بفکر مبارزه انقلابی و حماسه سرائی های قهرمانانه نیستند. در تفکر این روشنفکر، این که مبارزه مردم اساسا در رابطه با پراتیک و زندگی روزمره شان و در رابطه با همان مسائلی که او آنها را پیش پا افتاده میدانند، شکل میگیرد ، جایی ندارد و بهمین جهت انتظار دارد که مردم نیز همانند او از زندگی خویش دست شسته و زندگی حماسه آمیز او را انتخاب کنند . او نمی تواند این واقعیت را ببیند که مبارزه باید از متن

★ - از این نظر در اینجا بمشی چریکی بطور کلی اشاره میکنیم که بنظر ما مسائل کلی و تناقضات آن و عوارضی که مادر سازمان خود با آن برخورد میکردیم ، صرفنظر از جنبه های که با ویژگی های سازمانی ارتباط پیدا میکرد (مثلا مبارزه ایدئولوژیک) و ... جنبه عمومی داشته و این تناقضات و عوارض اساسا ذاتی سازماندهی مشی چریکی میباشد.

زندگی آنها برخاسته و خود ، زندگی آنها بشود و نه جانشین آن. ولی این تصورات نمی تواند دیری بپاید . اگر محیط و شرایط اجتماعی و اساسا جامعه آن شرایطی باشد که یک عنصر و یا یک ارگان اجتماعی در رابطه با آن تکوین می یابد و حیات میگیرد . اگر یک عنصر و یک ارگان زندگی در رابطه با پیوند با محیطی که این عنصر و این ارگان در آن رابطه حیات گرفته است ، معنی میدهد و بنابراین اگر یک سازمان سازمان سیاسی با آرمانهای مردمی و انقلابی بدلائلی که مربوط به مشی انحرافی او میشود ، از مردمی که بخاطر آنها مبارزه میکند دور شود ؛ از مردمی که اساسا در رابطه با آنها چنین آرمانها و اهدافی برایش مطرح میشود فاصله بگیرد ؛ منطقا و از نظر عملی این جدائی ارگان از محیط مادیش مساوی مرگ و نیستی درونی پدیده باید باشد (این زوال را بعدا نشان خواهیم داد که چگونه عوارض آن در سازمان چریکی بروز کرد) جدائی از مردم ، محیط تنگ و بسته تیم های مخفی نظامی با مسائل امنیتی خاص آن بطور متقابل آنها را مجبور به جد شدن باز هم بیشتر از توده می نماید ، و بتدریج تناقضات و تضادهای پیچیده ای را بر سازمان مشی چریکی عارض میکند . روشنفکر با تمام آن تصورات رمانتیک ، ذهنی گرائیها ، انفرادمنشی ها ، فردگرائیها و خصائل طبقاتی اش پسا به این " حصار " میگذارد . اگر در ابتدا گرایشات پیشتاز اندیشانه اش عامل محرکه او را تشکیل میدهد ، اگر در ابتدا مرگ و شکنجه را ظاهرا عالیترین تجلی مقاومت و مبارزه و فداکاریش تصور می نماید ، بتدریج در برخورد با واقعیات سرسخت مادی و فروکش کردن تب رمانتیسیم انقلابی ؛ ذهنی گراییهایش فروبیریزد ، عامل محرکه اش را از دست میدهد و در عمل با چنان مشکلات و تناقضاتی برخورد میکند که شاید تصورش را هم نمی توانست بکند . مشکلات و پیچیدگی هائی که مرگ و شکنجه را چند برابر ساده تر از آن میکند .

قضیه ساده است . محیط تنگ و بسته سازمان چریکی از یکطرف مناسب ترین زمینه را برای رشد همان ضعفهای طبقاتی روشنفکران ، فردگرائیها ، انفرادمنشی ها ، گرایشات سکتاریستی و اندیویدالیستی فراهم میآورد و از طرف دیگر زمینه مناسبی برای بتعارض کشاندن این تضادها را در درون " حصار " فراهم میکند . سازمان مشی چریکی درست بمنزله یک زندان ، شرایطی را فراهم میکند که این تضادها در بالاترین شکل خود بتعارض برسند شرایط خفقان و سرکوب و حشیانه دشمن بعنوان زمینه رشد و تشدید

بحران درونی از یک طرف و باز انحرافات مشی چریکی که علت ضربات و تلفات و ناکامی هایش را بصورت گمراه کننده‌ای در اشتباهات تاکتیکی، انحرافات و اشتباهات افراد جلوه میدهد، از طرف دیگر، حصار مشی چریکی را بتدریج تنگ تر ساخته و بطور متقابل در رشد و به تعارض رساندن تضادها تاثیر میگذارد. این امر در سازمان ما (بخش منشعب از سازمان مجاهدین)، با خصلتهایی که از آن بر شمردیم و با وجود شرایط غیر دمکراتیک حاکم بر آن ابعاد گسترده تری مییافت.

عدم برخورد همه جانبه و علمی ما با این ضعفها و تناقضات، دیدن راه حل آن تنها در چارچوب "مبارزه ایدئولوژیک" با ضعفهای طبقاتی افراد، مبارزه ایدئولوژیک با تمام ویژه گیهای که از آن بر شمردیم و بالاخره رها کردن کامل انحرافات مشی چریکی و ماهیت طبقاتی آن منجر بدان میشد که نه تنها برخوردی درست با تضادهای یاد شده صورت نگیرد، بلکه بشکل پیچیده تر و حادثی همان تضادها دامن زده شود.

بسیاری از این ضعفها و نارسائیهها و تعارضات را صرفاً در خصائل و ضعفهای طبقاتی افراد دیده و نتیجتاً "مبارزه ایدئولوژیک" با این گرایشات انحرافی بعنوان تنها راه حل این تضادها و تناقضات موجود به حساب می آوریم و سپراز آنجا که ما کل را رها کرده و جزء را چسبیده بودیم، انحراف مشی چریکی و ماهیت طبقاتی آن را بطور کلی رها کرده و با تناقضات و عوارض سازمانی آن دست و پنجه نرم میکردیم از همینرو نیز نه تنها نمی توانستیم با این تناقضات و تضادها بطور بنیانی برخورد کنیم، بلکه این بار با "مبارزه ایدئولوژیک" درونی این تضادها را بشکل دیگر و حتی شدیدتری دامن می زدیم.

کشف ضعفها، نارسائیهها و انحرافات ایدئولوژیک افراد و تضادها و تناقضات درونی سازمان راناشی از آنها دانستن، بخودی خود نمی توانست راه گشای حل مشکلات و معضلات درونی سازمان باشد. در این میان ما، حداکثر چیزی را کشف میکردیم که در یک تحلیل کلی از ماهیت طبقاتی روشنفکران و تظاهرات خارجی آن در عملکرد افراد، بسادگی قابل حصول بود.

مسئله اساسی ای که از دید ما بدور می افتاد، همانا حرکت بر راستای آن مشی و زمینه ای بود که بتواند، نیرو و توان روشنفکران را نه در جهت اقناع خشم و غضب آتشین آنان و نه در خدمت محکم تر کردن حصارهای تنگ مشی چریکی و سازمان روشنفکران جدا از توده بلکه

در خدمت جنبش توده‌ای و مبارزات انقلابی آنها قرار دهد. و بدنبال آن زمینه لازم برای اصلاح ضعفها و خصائل طبقاتی افراد را فراهم سازد. مسلماً تا زمانیکه این تضاد اصلی حل نمی‌شود، تضادها و تظاهرات فرعی آن هرگز نمی‌توانست حل گردد و تاکید بر روی این ضعفها و خصائل طبقاتی ولو اینکه دارای هسته‌های درستی بوده باشد هیچ چیزانمیتوانست بطور اساسی تغییر دهد. تحلیل‌ها و انتقاداتی که بحرانها و بن‌بستها، اشتباهات و یا علت‌ضربات و غیره را در چنین کادری مورد توجه قرار میداد از آنجاکه اساساً نظارت بر درک تضاد واقعی آن نداشت، نمیی - توانست کمترین دردی را دوا کند. جز اینکه بدتر رفقا را نسبت بخود و نسبت به توانائی و کارآئی‌های خود، ذهنی و بی‌اعتماد میکرد و آنها را مجبور میساخت در درون حصار روشنفکران جدا از توده به انسانسازی ایسده - آلیستی بپردازند و به کاوش در ضمیر آگاه و ناخودآگاه خود بپردازند تا علت این یا آن اشتباه را در این یا آن "... طلبی" خود جستجو کنند و با آن بمبارزه برخیزند. نتیجه اینکه سیل انتقادات و "تحلیل از خود"ها و تحلیل از اشتباهات افراد در سازمان جاری میشد، اما تحلیل از ریشه اساسی معضلات و نارسائیها همچنان در پس‌پرده پنهان می‌ماند.

در این مبارزه ایدئولوژیک همانطور که گفتیم ما ظاهراً از تجربیات انقلاب چین ایده‌والهام می‌گرفتیم ولی از آنجا که در اساس و بنیان مشی چریکی ما با مشی توده‌ای انقلاب چین و سازمان چریکی ما با حزب کمونیست چین تفاوت داشت، این ایده و الهام گرفتن ما چیزی جز "شما تیزم" نمی‌توانست از آب درآید.

مشی چریکی و سازماندهی این مشی و نظراتی که بر سازمان ما حاکم بود نه تنها شرایط را برای مبارزه با ضعفها و خصایل طبقاتی فراهم نمی‌کرد، بلکه به مراتب شرایط رشد و تشدید آنها را ایجاد می‌نمود در حالیکه ما بطور ساده اندیشانه‌ای می‌خواستیم ضعفها و گرایشاتی که دقیقاً در ارتباط با زندگی و مبارزه مردم قابل اصلاحند، در درون حصار روشنفکران جدا از توده اصلاح کنیم و این چیزی بود که مسلماً با دیالکتیک و قانون سرسخت مادی نمی‌توانست انطباق یابد جالب است که بین ادبیات و آثار چین هم جزوه "چگونه میتوان یک کمونیست خوب بود" که یک نوشته کاملاً انحرافی از لیوشا شوچی است تا مدتها یکی از بهترین جزوه‌های راهنمای مبارزه ایدئولوژیک سازمان بشمار

میرفت. با این ترتیب رسالتی که ما ظاهراً برای مبارزه ایدئولوژیک قائل شده بودیم، حل تضادهای درونی سازمان، مبارزه با ضعفها و گرایشات و خصلتهای طبقاتی و مبارزه با تفکرات و ایدئولوژیهای که در هر مرحله سد راه تکامل سازمان قرار میگرفت، در عمل بدلیل اینکه اساساً نظارت بر تضاد اصلی سازمان یعنی مشی چریکی و مبانی سیاسی - ایدئولوژیک آن نداشت و بدلیل اینکه این مبارزه ایدئولوژیک اساساً جدا از مبارزه توده‌ها و طبقه کارگر و مجرد از آن صورت میگرفت، نه تنها نمی‌توانست چنین رسالتی را بعهده بگیرد، نه تنها نمیتوانست بدلیل عدم ارتباط با مبارزه طبقه کارگر و توده‌ها به آن "اصالت کمونیستی" بدهد، بلکه متقابلاً انحراف و ضعفها را واژگونه می‌نمود. وقتی تناقضات و تضادهای مشی چریکی در زمینه مسائل سازمانی بارفردمیشد، وقتی ایده‌آلیسم و چپ‌روی موجود در این مشی و تصورات و ایده‌آلهای رومانتیک، پیش‌تاز اندیشی‌ها و ابرمردان‌اندیشی‌های آن با واقعیت سرسخت مادی و قوانین مبارزه طبقاتی برخورد می‌نمود کاملاً طبیعی بود که سازمان مشی چریکی و عوامل و عناصر تشکیل‌دهنده آن را در بحران فرو برده و به بن بست بکشاند. عوارض این بحران و بن بست‌ها را ما در تمام می‌پهنه‌های فعالیت سازمان و عملکردهای ناگوار آن بخوبی شاهد بودیم. پدیده‌های نامیمونی که به اعتبار خصایص برخی افراد دیده میشد: نظیر پاسیویته تدریجی، بی‌تفاوتی، و... همه از عوارض اجتناب‌ناپذیر شرایطی بود که مشی سازمان، جدائی‌اش از توده‌ها و مبارزات آنان و انزوای ناشی از سیاست‌های انحرافی در سطح جنبش و هم‌چنین سیاست انحرافی و چپ‌روانه در مبارزه ایدئولوژیک، به اعتبار تمام ضعفهای روشنفکرانه و خرده‌بورژوازی به وجود می‌آورد. ★ ما موارد مشخصی را سراغ

★ بحرانها و تکان‌هایی که سازمان ما در رابطه با این سیاست انحرافی در مبارزه ایدئولوژیک، که جهت آن حفظ سلطه بالا بود، دچار شد همان ویژگی‌هایی است که مثلاً سازمان ما را از دیگر سازمانهای مشی چریکی جدا میکرد. ما علاوه بر محصور شدن در تناقضات و تضادهای مشی چریکی هم چنین گرفتار پیچ و تابهای سیاست بسیار منحرف مبارزه ایدئولوژیک که، ماهیتش را توضیح دادیم، شدیم و در همین رابطه بحرانها و تناقضاتی گریبانگیر سازمان شد که الزاماً در مورد هر سازمان مشی چریکی قابل تعمیم نمیشد.

داشتیم که رفقای بی که در خارج از صحنه مشی چریکی دارای توانائی ها ، استعدادها و لیاقت های مشخصی مثلا در مبارزات صنفی - سیاسی دانشجویی بودند ، بعد از ورود به سازمان پس از مدتی دچار انفعال ، پوچی و بیسی اعتمادی شده از دور فعال فعالیت های سازمانی خارج میشدند مکانیسم این تغییرات را ما ناشی از عملکرد خصائل و گرایشات روشنفکران و انحرافات و ضعف های طبقاتی افراد و تاثیر متقابل مبارزه ایدئولوژیک درون سازمان بر آنها می دانستیم . بنا بر اعتقاد ما ، وقتی این ضعفها در زیر تازیانه " مبارزه ایدئولوژیک " درون سازمانی قرار میگرفت ، منجر به بی اعتباری و از دست رفتن " نیروی محرکه " این افراد ، که به گمان ما مضمون و محتوای روشنفکرانه فردی داشت ، می گردید .

این استنباط و برداشت انحرافی ما از رابطه و مکانیسم فوق ، بدون شک به " مبارزه ایدئولوژیک " و ضوابط و مناسبات حاکم بر سازمان حقانیتی می بخشید که این خود هرچه بیشتر به تثبیت این مناسبات و " مبارزه ایدئولوژیک " یاری میرساند .

اما رسالت و هدف واقعی این " مبارزه ایدئولوژیک " در عمل چگونه تجلی یافت ؟ همان طور که گفتیم این مبارزه اساسا در جهت تحکیم سلطه رهبری در جهت ایجاد یک سانترالیسم غیر دمکراتیک و به منزله ابزاری بود که به کمک آن سلطه رهبری اعمال میشد . این مبارزه همواره از " بالا " به " پایین " جریان داشت . در تمام مدارهای سازمانی شاید یکی از مهمترین تظاهر " انحرافات " افراد ، انتقاداتی بود که احيانا به " بالا " و بخصوص به مرکزیت داشتند . تا حدودی اصل بر این شده بود که بالا پاک و منزّه است و بر اساس این رابطه ، چگونگی برخورد در فقا نسبت به سیاست هائی که در بالا اتخاذ میشود ، معیاری بود بر میزان صلاحیت ایدئولوژیک ، و پیش رویا پس رو بودن آنها ، " سکتاریسم " و " رهبری طلبی " از مارکهای بی بود که فراوان مورد استفاده مرکزیت قرار میگرفت تا به وسیله آن تمام نظرات و حرکاتی را که سلطه رهبری و سیاست بالا را زیر سؤال قرار میداد سرکوب کند . مفهوم حل شدن یک رفیق در سازمان عبارت از این بود که اساسا به رهبری انتقاد نداشته باشد و با آن به مبارزه ای برنخیزد . شرایط و زمینه مبارزه بین نظرات اساسا در سازمان بشکل وسیع و دمکراتیک وجود نداشت . و زمانیکه این مبارزه گهگاه در اشکال گوناگون ظهور میکرد هر بار با خشونت سرکوب میگشت . از آنجا که رهبری ، از موضع اپور -

تونبستی حرکت میکرد، نمیتوانست در مبارزه با جریانهای شیکه مرکزیت ویا نقطه نظرات سازمان را - که از نقطه نظرات رهبری انفکاک ناپذیر بود. - نشانه رفته بودند، مواضع و نظرات صحیح را از ناصحیح تمیز دهد و در نتیجه مواضع و نظرات درست امکان رشد پیدا نمیکردند و همواره سر - کوب می شدند. طبیعی بود که چنین مبارزهای با این جهت نتواند راهگشای مواضع و مشکلات ایدئولوژیکی سازمان باشد و در خدمت تصحیح خط مشی سیاسی قرار گیرد. بلکه بر عکس همانطور که در عمل اتفاق افتاد در خدمت ادامه مشی غلط و شیوه های نادرست کار سیاسی قرار گرفت و سازمان باز هم بیشتر دچار بحران، تناقض و بن بست و تلاشی نمود.



● نتایج:

نتایج این فصل را میتوان در محورهای زیر خلاصه نمود:

۱- شکستن دوآلیسم موجود در تفکر سازمان مجاهدین خلق ایران در مقطعی از حرکت آن و پیدایش یک جریان ماتریالیستی بصورت اعتقاد به مبانی کلی عقیدتی آن، امری اجتناب ناپذیر بود که هیچ چیز نمیتوانست جلو آنرا بگیرد. این نه یک امر غیر مترقبه و تصادفی و نه اراده این و آن فرد بود. ماهیت ایدئولوژیک و دوآلیسم موجود در این تفکر و ایدئولوژی انقلابی این سازمان، زمینه و نطفه های چنین تحولی را در بطن خویش نهفته داشت.

۲- در صورتیکه حرکت درونی سازمان مجاهدین خلق ایران بصورت انقلابی هدایت میشد می توانست به بیدردترین و اصولی ترین شکلی که لازم آن ایجاد شرایط دمکراتیک برای برخورد نظرات و سپاس انشعاب جریان مارکسیستی از سازمان مجاهدین بود، صورت پذیرد. اما بدلیل حاکمیت اپورتونیسیم چه سلطه طلب در رأس این جریان بدون فراهم شدن زمینه لازم برخورد نظرات بصورت نوعی توطئه بروز نمود.

۳- در بدو جریان تحول ایدئولوژیک، جریان مارکسیست شده، بلافاصله بدامن یک جریان اپورتونیسیتی چه در غلطید. این امر در رابطه با نقش دوگانه ای که رهبری در این زمان داشت، صورت تحقیق پذیرفت.

۴- جریانی که رهبری آنرا نمایندگی میکرد و گرایش توده ای که اکثریت اعضای سازمان را در بر میگرفت از دو موضع کاملاً متفاوت در یک دوره به وحدت رسیدند. اکثریت توده ها با توجه به اینکه رهبری سازمان برخی خواسته ها و تمایلات تئوریک و تشکیلاتی او را برآورده می ساخت و حرکت تکاملیش را سرعت و جهت می بخشید، و نیز با اعتبار برخی خصائل طبقاتی اش نظیر محافظه کاری، دنباله روی، تمکین و سازشکاری و هم - چنین عقب ماندگی در زمینه های تئوریک و سیاسی، بدنبال رهبری کشانده میشدند. در حالیکه رهبری از یک موضع روشن فکرانه شبهه -

بورژوازی هوای سلطه طلبی و تحکیم حاکمیت دیکتاتور مآبانه خود بر سازمان را در سر می پروراند که در این راه بدلائل فوق موفق گردید.

۵ - مشی چریکی در این میان آن زمینه ای بود که وحدت با لا پائین را به میزان زیادی تحقق می بخشید .

ملزومات سازمانی این مشی ، مناسبات غیر دمکراتیک ناشی از دیدگاههای غیر توده ای آن در زمینه مسائل تشکیلاتی ، متقابلا کمتر مجالی برای رشد تضادهای سازمانی فراهم می نمود .

۶ - مبارزه ایدئولوژیک درونی در سازمان ، ابزاری در جهت حفظ سلطه و اعمال دیکتاتوری فردی و مناسبات غیر دمکراتیک شده بود . مخالفت با جریان حاکم از هر موضعی که صورت می گرفت بلافاصله با برجسته شدن ضعف های افراد و به اصطلاح افشاء آن در سطح سازمان ، مورد سرکوب قرار میگرفت و ظاهرا تضادها برای مدتی فروکش میکرد .

۷ - حرکت سازمان از سال ۵۲ تا ۵۷ را در وجود یک تضاد درونی بین جریان رهبری و جریان انقلابی توده ای میتوان توضیح داد . این تضاد که در مرحله اول بدلائلی که در صفحات قبل توضیح داده شد ، به نفع جریان حاکم ، سازمان را به انحراف کشاند ، به تدریج در جریان حرکت با مبارزه همه جانبه " پائین " پدیده را از اساس دچار تغییر و تحول نمود . جریان جدید علیرغم اینکه از دل جریان قدیم برخاسته است ، یک پدیده جدید ، با نظرات ، مواضع ، خط مشی و رهبری نویسن میباشد ، که از اساس با جریان گذشته تفاوت داشته و در مقابل آن قرار دارد .

۸ - انتقادات وارد به اعضا و کادرهای سازمان در زمینه ایدئولوژیک عمدتا عبارت بودند از :

سازش ، تمکین ، دنباله روی ... و عواملی که زمینه این تمکین و سازش و عدم تعارض درونی را در یک مرحله فراهم کرد ، عبارت بودند از :
اولا مشی چریکی که با ملزومات سازمانی و طرز نگرش خاص آن ، جنبه های مشترک دو جریان را به یکدیگر پیوند میداد .

ثانیا : نیاز حرکت تکاملی این جریان به فرهنگ مارکسیستی که ظاهرا رهبری بدان مسلح بود .

ثالثا : بالاخره پائین بودن سطح تئوریک و دانش سیاسی توده ها و کادرهای سازمان .

((فصل سوم))

نگاهی به پروسه تفکر سیاسی - استراتژیک جریان حاکم

در سازمان و مبارزه بر علیه آن

همانطور که در اسناد دیگر نیز اشاره کرده ایم، در جریان تغییر و تحولات★ بعد از سال ۵۴، جریانها* و گرایشات متفاوتی با رد و نفی ایده آلیسم مذهبی حول مشی نسبتاً تثوریزه شده ای (مشی چریکی با ویژگیهای خاص خود در بخش منشعب) جمع آمدند. هر چند که نگرش و دیدگاههای متفاوت و متناسب با مواضع و سمتگیری طبقاتی در یک سازمان انقلابی وجود دارد و همواره در طی مبارزه و وحدت دائی یکی از این جریانها بر جریانات دیگر حاکمیت می یابد ولی در یک سازمان تمام خلقی همانند سازمانهای مشی چریکی و در اینجا بخش منشعب و مشی التقاطی آن، این معنا در طی حرکت سازمان تظاهراً بیشتری پیدا میکند. مشی مورد قبول این بخش بدلیل التقاط شدید خود که هم کار در میان طبقه* و هم ترور فردی را می پذیرفت، این خصوصیت را داشت که در شرایط آنروز جامعه، روشنفکران انقلابی متمایل به مشی توده ای هر چند در شکل نطفه ای خود - و جریانهای آشکارا آنارشیستی و شبه تروتسکیستی و را در خود گرد می آورد. چنین مشی ای می توانست طی دوره ای که هنوز این مشی التقاطی زیر سؤال نرفته است، این جریانها را علیرغم مبارزه دائی خود، در

-
- ★ - همه جا منظور از تحول درونی همان رد ایده آلیسم مذهبی و پذیرش مارکسیسم توسط بخشی از سازمان است که همه با آن آشنائی داریم.
 - ★ - وقتی از جریان صحبت می کنیم، منظور هم جریان آشکار و حاکم است یعنی ملقمه ای از "تروریسم" شبه تروتسکیسم و "و هم جریان توده ای که در حالت نطفه ای و ضعیف وجود داشته است."
 - ★★ - روشن است کار در میان طبقه با همان دیدگاههایی که اساساً غیر-کمونیستی بود.

آنچنان وحدتی نگهدارد که تشکل آنان در یک تشکیلات عملی باشد، تحولات امروز-
 ین سازمان، از آنجا آغاز میشود که مشی ای که در طی سالهای ۵۶-۵۲ مورد
 توافق ما بود رد شده و جریانهایی که طی یک دوره حول آن جمع شده بودند
 دیگر نمی توانند حول برنامه و اساسنامه تشکیلات جدیدی به وحدت برسند، زیرا
 که هر کدام از جریانها طی حرکت خود سمتگیری مشخص تر طبقاتی خود را پیدا
 کرده اند و در اینجا است که مشی توده ای، خود را از دیگر جریانات بورژوازی جدا
 ساخته است. این دیدگاه کلی ما نسبت به تحولات کنونی سازمان است، اینکه
 ما تحول سازمان را در ادامه حرکتش یک حرکت تکاملی ارزیابی کنیم ولی رهبری
 آنرا اپورتونیستی میدانیم با توجه به دیدگاه فوق است، این به آن معنی نیست
 که تمام جریانهایی که از دل سازمان مجاهدین بیرون آمدند، تکامل جریان
 گذشته بودند. همانطور که گفتیم یکی از این جریانها را جریان رهبری تشکیل
 میداد که از نظر ما مشخصات جریان اپورتونیستی بود. همینطور در مورد انحرافات و
 اشتباهات گذشته نیز ما مسئله را بر اساس تحلیل فوق مورد نظر قرار می دهیم.
 در اینجا نیز میان جریانهای توده ای سازمان با رهبری گذشته اختلاف نظرهای
 مشخص وجود داشت، رهبری گذشته سازمان بخصوص (عنصر مسلط رهبری) سعی
 داشت تمام این اشتباهات و انحرافات را در رابطه مکانیکی با مشی چریکی توضیح
 دهد. او عنوان میکرد که ما "۰۰۰ مردان جنبش مسلحانه بودیم و نقش
 مرگبارمان بانقش مرگبار مشی چریکی متناظر بود ۰۰۰" (نقل بمعنی از نوارهای
 "انتقاد از خود") باین ترتیب او سعی میکرد از انتقاد به جریان مشخصا
 اپورتونیستی ای که در طی سالهای ۵۷-۵۲ آنرا نمایندگی کرده بود،
 ظفره رود و اینطور وانمود سازد که مورد انتقاد قرار گرفتن مشی چریکی ورد و نفی
 اساسی آن، بخودی خود اشتباهات و انحرافات ویژه رهبری را منتفی کرده
 است. در حالیکه مسئله از نظر ما بگونه دیگری است، ما ماهیت، نقش و نقطه
 نظرات این "مردان جنبش مسلحانه" را با ملاک و معیار ماهیت حرکت و سمتگیری
 آنها در جریان رد مشی چریکی، قابل سنجش میدانیم. و اینکه این "مردان
 جنبش مسلحانه پیشتاز" سرانجام پس از نفی مشی و پایان یافتن "اثرات مرگبار"
 خود در آن مشی، در شرایطی که جوانه های مشی پرولتری در حال شکوفایی
 بودند، چه کردند؟ آیا آنها توانستند ماهیت "نقش متناظر" گذشته خود
 را در مشی چریکی رها سازند و نقش متناظر با مشی پرولتری که میرفت تا حاکمیت
 خود را اعمال کند، بازی کنند؟ و یا برعکس این بار در قبای دیگری قصد در
 ادامه "نقش مرگبار" خود و خدمت به بورژوازی داشته اند؟
 لازم است که برای روشن کردن موضوع بطور هر چند فشرده و خلاصه قدری

نظرات سیاسی و ایدئولوژیک جریانی را که رهبری گذشته سازمان از سال ۵۲ تا ۵۷ نمایندگی کرده است بازکیم و نشان دهیم چگونه در طی این سالها نظرات درست و صحیح که میتوانست با هدایت انقلابی در سازمان تبدیل به یک جریان زنده و رشد یابنده گشته و مانع از اشتباهات و تکرار آن گردد سرکوب شده است .

موضوع را از بیانیه **★** شروع میکنیم : در بیانیه اعلام مواضع ما راجع به نیروهای انقلاب ، مناسبات طبقه کارگر با طبقات دیگر و مرحله انقلاب و . . . سخن رفته است . بر اساس این نظریات :

الف : نیروهای انقلاب ، متشکل از کارگران و دهقانان فقیر و تهی دستان روستا (نیمه پرولتاریای ده) و قشرهای سنتی خرده بورژوازی شهری ارزیابی میشوند و " جبهه واحد توده ای " در واقع دربرگیرنده این نیروهاست .

ب : هدف مبارزه مسلحانه پیشتاز اساسا کوشش در جهت **★** تشکیل آن بخش از نیروهای است که بتوانند " تمامه " خود را در هدفهای اساسا سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل کنند چرا که نیروهای دیگر در جریان انقلاب و تشدید ضربات دشمن یا صفوف جنبش را ترک خواهند گفت و یا آنرا وارد در بن بست از تمایلات محدود و انحرافی خواهند کرد . **★**

ج : سرنوشت گروهها و سازمانهای غیر پرولتاریائی که نخواستند ایدئولوژی پرولتاریا را پس از سال ۴۰ بپذیرند " . . . مسلمانان جز شکست و نابودی و یا تسلیم و سازش با دشمن چیز دیگری نبود . . . " !

د : هسته این نگرش چیزی نیست جز جدا ساختن پرولتاریا از بخش اعظمی از متحدین طبیعی خود ، یعنی دهقانان و اقشار وسیع خرده بورژوازی شهری .

★ — منظور بیانیهای است که با عنوان " بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک سازمان مجاهدین خلق ایران در پاییز سال ۵۴ منتشر شد .

★ — مسلما منظور ما در همان چارچوب اعتقاد به مشی چریکی است و اینکه چه جریانهائی در چارچوب همین مشی انحرافی تراز هر جریان دیگر عمل کرده است .

★ — مراجعه شود به صفحات ۳۲ ، ۳۳ ، ۷۵ ، ۲۱۵ و . . . بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک ، چاپ سوم . (نقل قولها در انتهای این مقاله ضمیمه است)

در مورد بخش سنتی خرده بورژوازی نیز که از نظر تولید در بیانیه جزو اقلیت انقلابی آورده شده است ، آنقدر مشروط برخورد شده و آنچنان جنبه تزلزل طبقاتی آنها عمده میشود - تزلزل وجود دارد و بحثی در آن نیست ، بلکه بحث بر سر چگونگی نگرش و ارزیابی از آنست - تضادهای آنها با سیستم حاکم رولتاریستی و فرهنگی قلمداد میشود که جنبه انقلابی و ضد امپریالیستی آنها از دیده فراموشی افتد . این دیدگاه ، انقلاب ایران را بطور ضمنی سوسیالیستی تصور می کند ، زیرا که اعتقاد دارد ، سرنوشت نیروهائی که ایدئولوژی رولتاریستی را نپذیرند جز شکست و یا سازش چیزی دیگری نمی باشد .

این نگرش آنچنان به رولتاریا بی ایمان است که جلب و جذب طبقات دیگر را در انقلاب از جانب وی ناممکن می شمارد و میان اقشار و طبقات درون خلق ، دیوار چین فاصله می اندازد و از پیش و بطور کلی و غیر مشروط آگاهی دمکراتیک طبقات دیگر را برای طبقه کارگر زبان آور تشخیص میدهد ★ و ناآگاهی این طبقه را بر پذیرش این آگاهی های غیر رولتاریستی ترجیح میدهد ! که معنای دیگر آن چیزی نیست جز اینکه طبقات خلقی (خرده بورژوازی ، دهقانان) نمی توانند تحت هژمونی رولتاریا در آیند و در برنامه حداقل با وی عقد اتحاد ببندند . به عبارت دیگر بیانیه ، رولتاریا را در اینکه بتواند ناپیگیری و جنبه های ارتجاعی این خواسته های دمکراتیک را افشاء سازد ، ناتوان می بیند . این تئوری های انحرافی جز شبه تروتسکیسم چیز دیگری نبود .

عمق کینه ورزی و عداوت این جریان فکری با متحدین رولتاریا و عمق ناپاوری به همان رولتاریائی که دم از وابستگی بدان زده میشود ، زمانی بیشتر بروز پیدا میکند که این نظرات و این تئوریها جامه عمل بخود می پوشند .

محرور ساختن نیروهای انقلابی خلق از تشکل محقانه خود در یک دوره تحت عنوان سازمان مجاهدین خلق ، یکی از این نمونه هاست که در مورد آن بقدر کافی بحث کرده ایم . در آنزمان از جانب برخی از رفقا نظرات دمکراتیکسی در این زمینه ابراز میشد . این رفقا پیشنهاد میکردند که هر کدام از هسته های مذهبی و مارکسیستی تحت عنوان بخشی از سازمان یا بعنوان یک جبهه . . .

★ - این واقعیت در شرایطی درست و در شرایطی نادرست است ولی نه به صورتی که در بیانیه آمده است . بیانیه در شرایطی که طبقه کارگر آگاهی سیاسی و مبارزه سیاسی چشمگیری ندارد (سال ۵۴) ، مطلقاً آگاهی به ماهیت رژیم و امپریالیسم از دیدگاه خرده بورژوازی را بدتر از عدم آن دانسته است .

فعالیت نمایند . این خواست که در آن زمان از جانب نیروهای دیگر جنبش نیز مطرح میشد ★ ، جلوتر و پیش از همه توسط عنصر اصلی رهبری با عنوان اینکه : " در این صورت پرولتاریا حقانیت تاریخی خود را اثبات نمیکند ! و در صورتیکه بگوئیم همه سازمان مارکسیست شده ، این يك دستاورد برای پرولتاریاست و . . . " عقب رانده شد . این نگرش سرشار از بی ایمانی به طبقه کارگر است زیرا که " طبقه کارگر " مجبور است برای اثبات حقانیت تاریخی خود به قلب واقعیتها و تحریف حقایق موجود بپردازد . اعدامهای ضد انقلابی مجاهدین شهید ، شریف واقعی و صمدیه لباف نمونه دیگری از بروز عملی این تئوریهاست . آن نقطه نظری که در سازمان تشکیل جبهه ای از هسته مارکسیستی و مذهبی را پیشنهاد میکرد ، صرفاً يك نظر تاکتیکی نبوده بلکه در ابعاد وسیعتر ، نگرش این رفقا را نسبت به مناسبات پرولتاریا و طبقات خلقی دیگر بیان میکرد . این نقطه نظر نشان میدهد که این نگرش به مناسبات طبقاتی که متحد پرولتاریا هستند با نگرش رهبری به این مناسبات تفاوت کیفی دارد . در حالیکه رهبری با چنان نظرات و عملکردی ، عملاً به ورطه يك برخورد سکنارستی دروغ غلطد ، نظرات فوق منافع پرولتاریا را در مد نظر دارد و با حقانیت دادن به يك جریان انقلابی (مذهبی) به مثابه متحد طبیعی پرولتاریا در انقلاب دموکراتیک ، شرایط این " اتحاد " را فراهم میسازد .

نمونه دیگر در مبارزه ایدئولوژیک با رفقای فدائی بروز پیدا میکند : این مبارزه اساساً بر سر پیشبرد شعار انحرافی " جبهه واحد توده ای " در مقابل شعار " وحدت مارکسیست - لنینیستها " رفقای فدائی - که در هر صورت و علیرغم التقاط موجود در آن بیش از آن به موازین و اصول مارکسیستی نزدیک بود - شکل گرفت و با شیوه ها و روشها ئی بغایت انحرافی و با حملات هیستریک و تهمت‌هایی ناروا و دروغ و شانناژ و تهدید به پیش برده میشد . . . این حملات و این مبارزه با اصطلاح ایدئولوژیک در ادامه منطقی و سیر رو به نزول خود و پس از اینکه ضربات دشمن بر رفقای فدائی ، سازمان آنها را دستخوش بحران و تلاشی کرده بود ، به اشکال زشت تر و زننده تری که معنای واقعی

★ - به طور مثال رفیق شهید حمید اشرف در نوار مذاکرات ۵۴ این موضوع را مطرح کرده است .

★ مراجعه شود به سرمقاله نبرد خلق ۱ (شعارهای وحدت)

آن در تئوریا و نظراتی بود که رهبری نمایندگی میکرد تا اوم می یافت .
 متاسفانه هنوز جریان توده ای در سازمان آنقدر قوی نبود که بتواند در مقابل
 این نگرش و عملکرد های ناشی از آن ایستادگی کرده و نظرات صحیح و دمکرا -
 تیک و انقلابی خود را پیش برد . لازمست در اینجا اشاره کنیم که نظرات برخی
 از رفقای سازمان که پیشنهاد میکردند و هسته مذهبی و مارکسیستی تحت
 عنوان جبهه و ۰۰۰ فعالیت کنند ، با حملات هیستریک از جانب رهبری عقب
 نشست ۰۰۰ همینطور چه در آنزمان و چه بعدا هر تردیدی نسبت به درستی
 اقدامها ، هر تزلزلی در عدم قبول آنها - به عنوان کفر و ارتداد تلقی میشد
 و با دهها انگ و مارک و غیره سرکوب میگردد و باین ترتیب مرز میان
 مواضع انتقادی سالم و درست با مواضع انتقادی ناسالم و انحرافی مشخص
 می گردید و بدین سان حیات سالم و شاداب و انقلابی سازمان از آن گرفته
 میشد و باز هم انحرافات عمیق و عمیق تر شده و در همان اشکال و حتی بدتر
 از آن تکرار میشد . نقطه نظراتی که در بیانیه طرح شده بود ، توسط نظریه
 ظهور امپریالیسم ایران ، در کتاب ایران و عراق تکمیل میشد . جالب است که عنصر
 اصلی رهبری گذشته سازمان زمانی که جنبش انقلابی خلق آنچنان اوج گرفته
 بود (پاییز ۵۷) از اینکه هنوز کسی به نقد این کتاب ننشسته است سخن می راند
 در اینجا اشاره به آن جنبه ای از انحراف کتاب فوق که در رشته منظمی با دیدگاههای
 انحرافی فوق الذکر قرار گیرد ضروری مینماید . این جنبه انحرافی در برخورد به رژیم
 ایران و تلقی امپریالیستی داشتن از آن تجلی میکند .

مطابق این نظریه رژیم ایران به دو دلیل اساسی امپریالیست معرفی میشود ★
 ۱ - دلیل اقتصادی : در کتاب اینطور استدلال میشود که با توجه به اینکه
 در ایران سرمایه داری از همان ابتدا حاکمیت خود را در شکل انحصارات مالی
 و تولیدی و صنعتی و خدمات و ۰۰۰ (نظیر بانک توسعه صنعتی و معدنی و ۰۰۰۰)
 ظاهر گردانیده است ، بنابراین میتوان گفت زمینه ای وجود نداشته است که
 این مؤسسات در طی پروسه رقابت آزاد بوجود آیند و به همین علت هم با فرمول
 لنینی انطباق ندارد و نمیتواند داشته باشد!

۲ - دلیل سیاسی (که با تأکید نویسنده اساسی تر از دلایل اقتصادی است)
 این امر تمایل زور و ارتجاع از جانب رژیم ایران در منطقه است (که با نقل قولهایی از
 شهرام چوبین اثبات می شود)

تنها اندکی دقت به این دلایل کافیست که عمق انحرافات این تئوری را نشان دهد
زیرا فلان بانک یا بهمان مؤسسه امپریالیستی - ایرانی که نه بر اساس شراکت در
سرمایه "انحصاری و امپریالیستی" بلکه بر اساس صدور سرمایه امپریالیستی به کشورها -
بسته و دلالی سرمایه محلی پا گرفته است، چگونه میتواند زیربنای اقتصادی یک قدرت
امپریالیستی را در ایران پی ریزی نماید؟!!

آیا پیاده شده استراتژی "آسیائی کردن جنگ ویتنام" و منطقه ای کسردن
جنگهای منطقه ای "نیکسون که بر اساس آن، نیروهای مرتجع و وابسته محلی میبایست
بار کشور مترویل را در این مناطق بدوش میکشیدند و بجای وی وارد در جنگ با خلقهای
تحت ستم بپا خاسته میشدند را میتوان تمایل به "زور و ارتجاع" ناشی از قدرت مستقل
خود این کشور وابسته دانست؟ یا اینکه این تمایل به "زور و ارتجاع" کشور امپریالیستی
مترویل است که توسط ایادی و نوکران او اجرا میشود!!؟

بدین ترتیب صرف نظرها از التقاطی که در نظرات بیان شده در کتاب مزبور **★** وجود
دارد، آنچنان تصویری از "استقلال" رژیم سرمایه داری وابسته ایران ترسیم
میشود، که آنرا به سرحدیک قدرت امپریالیستی می رساند! جالب است که
نویسنده مقاله به انتقادات اعضا و مسئولین سازمان در مورد همین نظریه (البته پس
از انتشار این سند) در چاپ دم پاسخ میدهد، و این نشان دهنده این واقعیت
است که چگونه این رهبری به نحوی غیر مکرراتیک نظریه ای را به عنوان مواضع سازمان

★ - التقاط به این معنی که در جاهای دیگر به وابستگی ایران به امپریالیسم
نیز تاکید میشود اما آنچه در یک حرکت التقاطی مهم است سمت آن حرکت میبا-
شد و در این مورد نیز خواهیم دید چگونه این نقطه نظریه تئوری رکود و به کم
رنگ کردن وابستگی ایران به امپریالیسم کشانده میشود. اما خوست به یکی دیگر
از صحنه‌هایی که مانور بین این نظریات التقاطی بوجود میآورد اشاره کنیم.
موضوع بر سر مبارزه با فدائیهاست. در اینجا میبینیم که بر جنبه دیگر التقاط -
یعنی حضور امپریالیسم در ایران تاکید میشود. در آنجا که ترور مخالفین -
ایدئولوژیک مطرح است یک جنبه و آنجا که سلطه بر رقبا مطرح میشود. جنبه
دیگر وارد عمل میشود. واقعا که اپورتونیسیم نفرت انگیز است. اپورتونیسیتها در
میان نظراتی که یکی ناقض دیگری است چون ماری خزند و هر دم به رنگی در -
میآیند. حاکمیت این نظرات در سازمان چنین واقعیاتی را طی سالهای ۵۶ -
۵۲ بوجود آورده بود.

در سطح خارجی منتشر میساخت که به هیچ وجه پروسه منطقی خود را در درون سازمان برای رسیدن به یک دیدگاه مشترک و همگانی از آن طی نکرده بود.

نضج جنبش کارگری و جنبش خانه سازی و دیگر تغییرات اجتماعی در سال ۵۵ از یک سو و ضربات دشمن بر پیکر سازمانهای چریکی و از جمله سازمان ما، از سوی دیگر باعث برآمد جریانهای مختلفی بر علیه نظرات حاکم در سازمان میگردد. هم از موضع توده های و هم از موضع لیبرالی تر دیدها و ابهاماتی نسبت به مشی سازمان و مناسبات حاکم بر آن ابراز میشود، اما مطابق معمول رهبری هر دورا مورد تهاجم قرار میدهد، و نظرات درست و سالم را در پوشش مبارزه با جریان لیبرالی سرکوب میکند. این نظرات که مضمون اساسی آن گرایش بیشتر به سمت مشی توده های، کار در میان طبقه کارگر و نفی مشی چریکی به مثابه یک مشی خرده - بورژوازی است، در پوشش مبارزه با اکونومیسم و تحت این نام، به عقب رانده میشود.

جریانی که از یک موضع لیبرالی به نقد نظرات سازمان میپردازد اخت جریان انحلال طلبانه ای بود که سه عنصر قرار گرفته در رأس آن ★ در یک مسئله مهم بانمایندگان جریان حاکم بر سازمان و در رأس آن عناصر اصلی رهبری وحدت داشتند، و آن پایه های اساسی "تئوری رکود" یعنی پس رفت موقعیت انقلابی، بطور کیفی و دراز مدت و پس رفت طبقات متوسط از صحنه انقلاب بود. پس از فرار و ترک این سه عنصر، در کنار نظرات و تحلیلهای تشکیلاتی از این مسأله، استراتژی و مشی سازمان که به "تئوری رکود" معروف گشته است، تدوین شد. این تئوری هر چند که از نقطه نظر وجود یاعدم وجود موقعیت انقلابی، نفی موقعیت انقلابی را بعنوان پایه تحلیلهای ارائه شده مطرح میساخت، ولی در واقع امر این چیزی نبود، جز نتیجه حرکت تئورهای ارائه شده در "بیانیه اعلام مواضع"، متمم آن در نظریه "امپریالیسم ایران" و نیز سمت گیری آن به سوی یک تئوری ضد انقلابی بورژوازی. به بیان دیگر "تئوری رکود" ادامه منطقی شکست فضاخت بارتئورهای قبلی بود، که اینک جنبه های انقلابی خود را نیز از دست داده بود و آشکارا مشی ضد انقلابی "شبه تروتسکیستی" را تبلیغ و ترویج میکرد. * هدف رهبری از بیان این نظرات این بود

★ - مراجعه شود به اطلاعیه مهرماه ۵۷ درباره جریان اول درون سازمان که نمایندگان آن از سازمان فرار کردند.

* - توجه شود که این تئورهای امروز با هر توجیهی و با قید این واقعیتها که در سالهای ۵۵-۵۳ بدلیل سرازیر شدن پول نفت برخی طبقات خلقی به رفاه

که از يك موضع ضد انقلابی ، مشی چریکی را ، بطور نیم بند و توجیه گرایانه ای رها کند و نظرات انحرافی و ضد انقلابی خود را در اشکال سیاسی بین نیروهای جنبش کمونیستی و کارگران نفوذ دهد ★ . تئوری رکود ، هنگامیکه دیگر سه نفر از اعضای رهبری یا باصطلاح " مردان جنبش مسلحانه پیشتاز " - ایمن متحدین اصلی رهبری تا روز فرار از سازمان - در کنار رهبری نبودند پاسخ رهبری به معضلات و مسایل سازمان بود . این پاسخ همانند پاسخ سازمان شکها نشان داد که " تناظر " این جریان با موقعیت کدام طبقه و قشر جامعه است ؟ در اینجا روشن میشود که " نقش مرگبار " رهبری را نه در " جنبش مسلحانه پیشتاز " بلکه میبایست در موقعیت آن قشری جستجو کرد که حقیقتاً هم نقش مرگباری در انقلاب بازی می کند .

اکثریت اعضای سازمان ما با گوشت و پوست خود واقعیت " جریانی " را که در پیچ جدید از حیات خود از پاسخ به ضرورت تکامل و رشد یا بندگی سازمان عاجز ماند ، و باز هم بیشتر به سمت منافع بورژوازی تمایل پیدا کرد ، لمس نمودند ، و دیدند که چگونه این تئوری ماهها سازمان را درینند " رکود " عملی کشاند و روحیه انقلابی و شادابی زندگی مبارزاتی آنرا در خطر جدی قرار داد

اما این بار شرایط جدیدی در سازمان فراهم آمده بود که در اثر آن جریان توده ای امکان برآمد روز افزون و بی بازگشتی رامیافت . این شرایط که سرچشمه آنرا باید در رشد و غلیان جنبش کارگری و توده ای جستجو کرد ، عبارت بودند از : شکست کامل مشی چریکی و قرار گرفتن آن درین بست یک بحران خرد کننده سیاسی ؛ تضعیف بندهای سلطه طلبانه رهبری که با فرار سه تن از یاران نزدیک آن ، که تا آن زمان ابزار تشکیلاتی اصلی سازمان را برای سرکوب نظرات توده ای در

★ به پاورقی دوم صفحه قبل مراجعه کنید .

رسیده اند ، نمی تواند تغییری کیفی در آرایش نیروهای انقلاب داد و مناسبات میان طبقات بوجود آورد . آرایش طبقاتی جامعه و مناسبات میان نیروها در طی یک مرحله ، فقط از طریق یک انقلاب اجتماعی دگرگون میشود و یک حادثه اقتصادی ، سیاسی و نمی تواند تغییرات کیفی در این مناسبات و آرایش صورت دهد .

دست داشتند ؛ دور شدن عناصر اصلی رهبری از روابط فعال سازمانی ★ ، اینها به علاوه مساعدت عوامل دیگری از جمله تجارب سازمانی در فعالیت کارگری خود ، - آموزش ریزدیری از مارکسیسم - لنینیسم و . . . مجموعه آن شرایطی بود که باعث میگشت این با جریان توده ای از برابر انتقاد اتا رجاعی و هیستریک جریان رهبری عقب ننشینند . اما این بدان معنی نیست که در این زمان - از بهار ۶۵ به بعد - جریان توده ای راحت و آسوده جای خود را در سازمان باز میکرد . در واقع این جریان در برخورد و مبارزه با جریان انحرافی مسلط بود که میتواندست امکان رشدیابد در شرایطی که تئوری رکود سازمان را به بند کشانده بود و عملکرد های قبلی سازمان در پهنه اجتماع - از قبیل اعدا مها - برخورد با فدائی ها و نحوه برخورد با نیروهای مذهبی و . . . بیش از پیش او را به انزوا کشانده بود و در آن زمان که بر اساس ایدئولوژی خاص رهبری این انزوا توسط او به فضیلت هم ارتقاء داده میشد ، و از نظر وی گویا که روشنفکران به دلیل حاکمیت جریان پرولتری در سازمان ما از آن استقبال نمیکند و وقتی هم وارد آن میشوند ، فلج میگردند (!!) و درست در شرایطی که از نظر رهبری توده ها و مسئولین سازمانی میبایستی علیه تضاد فرعی سازمان در آن زمان - یعنی بورژوازی لیبرال - بسیج می شدند ، جریان توده ای آهسته آهسته از زیره روی آمد و ذره ذره جریان حاکم را به پس میراند . . .

این جریان توده ای سمت اصلی حمله خود را بر اساس همان درک غریزی خود بر علیه " آنارشیسم " و بر علیه " شبه تروتسکیسم " نشانه گرفته بود . هر چند که این حرکت از جانب رهبری بازم سرکوب میشد ، ولی بتدریج پس از ۹ ماه تلاش مستمر و کار توده ای (از اول سال ۵۶ تا آذر ماه) مشی چریکی و تمام تئوریهایی که در توجیه آن ارائه شده بود - تز " دو مرحله " * و " رکود " که قبلاً رد شده بود - در

★ - این خارج شدن عناصر اصلی رهبری از روابط فعال سازمانی ، بیان تئوریک خود را در همان " تئوری رکود " مییافت ، که مطابق آن ، برای زمان و موقعیت انقلابی آینده (که البته برای فرارسیدن آن زمان دوری پیش بینی می شد) حفظ رهبری استراتژیک سازمان ضرورت داشت !

* - منظور از تز " دو مرحله " که در درون سازمان از جانب رهبری عرضه و تبلیغ می شد اعتقاد به صحت کاربرد عمل نظامی و " تبلیغ مسلحانه " تا سال ۵۵ و نادرستی آن پس از این سال است این تز بر این اساس ارائه می شد که تا سال ۵۵ شرایط عینی جامعه و وضعیت انقلابی آن اجازه کاربرد " تبلیغ مسلحانه " ◀

بخش داخل بطور قاطع نقد ورد شد ★ و مسئله اعدام‌انیزد بسیاری از جمعها نقد و ماهیت آن افشا و بر ملا گشت . بدین ترتیب دو قدم اساسی یکی از لحاظ رد قاطع مشی چریکی و دیگری از لحاظ شکستن حاکمیت " اندیشه شبه تروتسکیستی " در سازمان برداشته شد . در حالیکه این تغییرات در سازمان پیش میرفت " رهبری استراتژیک " در سازمان تازه در دیماه از وجود برخی انتقادات " به مشی چریکی سخن میگفت . (مراجعه شود به پیام به دانشجویان خارج کشور دیماه ۵۶) و در - ادامه " منطقی حرکت خود همچنان به تحریف واقعیات و تحریف موقعیت و مواضع نیروهای جنبش اندریاب " هوشیاری " و " سد مقاومت " و ابتکارات رهبری در برخورد با ضربات دشمن در سال ۵۵ " و " می پرداخت (مراجعه شود به همان سند) . در آذرماه ۵۶، در جریان رو به - گسترش انتقادی موضوع اعدامها که دیگر ماهیت واقعی آن بر اعضا معلم شده بود از جانب رفقای داخل رد و نفی میشود اما رهبری هنوز در مقابل انتقادات موضعگیری نمیکند . . .

جریان توده‌ای باز هم بیشتر به حرکت خود ادامه میدهد . ارزیابی از مبارزه ایدئولوژیک چه در داخل و چه در خارج تشکیلات (برخورد با فداثیها، ارزیابی از تحول مارکسیستی و از مناسبات با گروههای مذهبی و مارکسیستی دیگر و . . .) همه منجر به دیدگاههای جدید و انقلابی میشود . . . جریان رهبری نیز برخورد طبیعی و طبقاتی خود را میکند! از یک طرف به همراه عنصر دیگر رهبری و یکی از مسئولین شروع به نظریه‌پردازی اندریاب لیبرالی بودن جریان و اقدامات عملی برای مقابله با آن میشود . و از آنجا که این جریان درست آنجائی را که باید نشان بگذرد، نشانه گرفته است، خشم و برآشفتگی و سرآسیمگی عنصر اصلی رهبری و و فراکسیون عنصر دیگر رهبری را باعث می‌شود آنچنانکه اساس و پایه اتحاد سه نفره، دو عنصر رهبری و یکی از مسئولین، در این دوره

★ - بگذردیم که برخی از رفقا قبل از اینها هم مشی چریکی را نقد کرده بودند ولی از نظر سازمانی (منظور بخش داخل است) مرز بندی قاطع در همان زمان صورت گرفت .

را می‌داد و مشی چریکی در این رابطه مشی درستی بود ولی پس از این، به علت رکود در وضعیت انقلابی "تبلیغ مسلحانه" نادرست، بنابراین مشی چریکی بایستی جای خود را به کار سیاسی می‌داد . (برای توضیح بیشتر به اطلاعیه مهرماه ۵۷ مراجعه کنید)

عبارت میشود از مخالفت و مبارزه با جریان داخل و از طرف دیگری اعتنا به تمام دست-
 آورد های سازمانی طی دوره یکساله بازهم از جانب عناصر اصلی و عنصر متحد ش- به
 عنوان رأس جریان انحرافی در این دوره - کوشش میشود که خط انحرافی گذشته
 پیش برده شود . بازهم نظرات انحرافی در برخورد با چ - ف - خ ، باز هم های
 - وهوی در مورد مبارزه ایدئولوژیک درونی و اقدام در بردن مقالاتی نظیر
 "فراخوان" ★ - که در آن زمان دیگر درون سازمان کاملاً نقد شده بود -
 ، براه میافتد و در سطح تشکیلات نیز به ارائه همان مناسبات غیرد مکرراتیک و جلوگیری
 از رسیدن مقالات و اسناد مبارزه ایدئولوژیک به دست توده های سازمانی بخش
 خارج و فریب آنها بابدگویی و نظریه پردازی آنچنانی به مسئولین که در رأس
 جریان داخل قرار داشتند و پرداخته میشود

مسلم است که جریانی چنین انحرافی نمیتوانست با سیر روزه رشد جریان توده -
 ای همگام شود ، به همین لحاظ نیز س از نقد و برخورد نظرات و اندیشه های حاکم که
 طی ۵ سال سازمان را تحت رهبری خود گرفته بود ، و س از تصفیه حساب با مشکی
 چرکی ، اندیشه های تروتسکیستی و آنارشستی و س از شکستن مقاومتها و کسار
 - شکنی های رهبری در هرگام پیشرفت جریان انتقادی ، و س از دریافتین واقعیت
 که رهبری بطور کامل راه خوش را از راه جریان سالم توده ای جدا نمود ، است ، با
 تایید قاطع اکثریت ، عناصر اصلی این جریان (یعنی رهبری سابق) از سازمان
 اخراج گردیدند



★ - مقاله ای که بر علیه جریان انحلال طلبی نوشته شده ، ولی رهبری از هرگونه
 انتقاد از خود در آن خود داری کرده بود .

● ضمیمه:

ضمیمه فصل سوم مربوط به نقل قولها از "بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک" منتشره در سال ۵۵.

الف - هدف ما از انتشار این رساله: (منظور بیانیه اعلام مواضع است) صرف نظر از اهمیتی که همواره مسائل ایدئولوژیک در هر جنبش دارد است و در تحلیل نهایی ۰۰۰ اینجاد شرایط فعلی ایران، اهمیت مسائل ایدئولوژیک تنها با خاطر تبعیت از این قانون عام مبارزات اجتماعی نیست بلکه جامعه ما و تاریخ فرهنگ و اندیشه انقلابی مردم ما، اینک بر یکی از مهمترین سرفصلهای تاریخی خود قرار گرفته است. در این سرفصل سرشوشت مبارزه ایدئولوژیک که سالهای سال گاه شدید و گاه ضعیف در میان نیروهای مختلف اجتماعی جریان داشت بالاخره به نتیجه نهایی و سمت تعیین کننده خود نزدیک میشود. مضمون این بیانیه انعکاس این مبارزه ایدئولوژیک در میان سازمانها و نتیجه نهایی آنرا آشکار میسازد. (بدین ترتیب نویسندگان با غلو و هیاهوی بسیار تغییر و تحول درونی یک سازمان روشن فکری را در تطابق مکانیکی با تحولات جامعه ارزیابی میکند) ۰۰۰

ب - "۰۰۰۰ بعد ها هسته اصلی این تفکر که با درک غریزی سلطه نویسن امپریالیستی در سالهای ۴۰ همراه بود، منجر به جنبش ضد امپریالیستی ۵ خرداد گردید حرکت دیگری را که یکسال بعد از آن در ترور منصور نخست وزیر خائن وقت میبینیم میتوان نشانه ای از وجود بقایای همان تفکرات و نمودی از آخرین انعکاسات خارجی و تلاشهای عملی این تفکر دانست ۰۰۰" (در اینجا نویسندگان اساسا ادامه حرکت تفکر فوق را یعنی در واقع امکان و توانائی مبارزه خرد بورژوازی را بر علیه مناسبات حاکم نفی کرده است. توجه شود که این بیانیه در سال ۵۴ نوشته شده و برای نویسنده دیگر عملی جز ترور منصور در سال ۴۳ که بیانگر ادامه مبارزه این طبقه خلقی باشد متصور نیست) ۰

ج - (۰۰۰۰) در واقع غیر از آن عناصر بسیار معدودی از این قبیل روشن فکرا ن

” عناصر بسیار بسیار معدود تری از خرد ه بورژوازی ” که میتوانند بند های طبقاتی را پاره کرده و با لتمام در هدفهای اساسا سوسیالیستی جنبش مسلحانه حل شوند بقیه آنها تنها تا حد درخواستهای دمکراتیک و ۰۰۰ پیش خواهند آمد ۰۰۰ بدین ترتیب به مرور با افزایش و تشدید قهر ضد انقلابی دشمن یا این نیروها صفوف جنبش را ترک خواهند کرد و با آنرا وارد اربه ورود درین بستی از تمایلات محدود و انحرافی خود خواهند نمود (۰۰۰) ” تا گید در مورد ارزیابی از هدفهای جنبش مسلحانه پیشتاز که از نظر نویسند ه اساسا ماهیت سوسیالیستی دارد از ما است ”

د - ” حتی جنبش ۱۵ خرداد ۰۰۰ با همه اصالت و روح مبارزه جوانه اش که توانست قشرهای وسیعی از طبقات مختلف شهری و برخی اقشار موجود در روستاها را به دنبال خود بکشانند تنها به این دلیل شکست خورد که یک رهبری منضبط و سازمان یافته که تنهایی توانست از طرف یک سازمان انقلابی پرولتری اعمال شود بی بهره بود ۰۰۰۰ ”

ه - ” ۰۰۰ ” میباید سمت گیری فوری و مشخص تر طبقاتی به سمت طبقات زحمتکش - به سمت طبقات در حال تکوین (کارگران) و در عین حال به سمت جمع آوری نیروهای در حال سقوط ۰۰۰ یعنی قشرهای سنتی خرد ه بورژوازی شهری و دهقانان فقیر و تهی در استان روستاها صورت گیرد ۰۰۰ ” (نویسند ه که به شدت تحت تأثیر جریان یافتن دلارهای نفتی قرار گرفته بلافاصله بخش مهمی از اقشار و طبقات خلقی را از پرولتاریا ، در مرحله انقلاب دمکراتیک ، جدا می سازد) .



از انتشارات:

سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر

فروردین ماه ۱۳۵۸

بها: ۳۰ ریال

دیجیتال کننده: نینا پویان